

روزهای کمون

ترجمه: ف. ک. - کاوسی

بر تزلزل پرست



ترجمه: ف. ك - كاووسی

روزهای کمون

برتولت برشت

انتشارات شباهنگ / خیابان انقلاب-فروردین-مشتاق تلفن ۶۴۳۹۳۴

روزهای کمون / برتولت برشت

ترجمه: ف-ك-كاووسی

چاپ اول، ۱۳۵۸

هرگونه استفاده نمایشی از این اثر آزاد است.

به پاس استقامت و پایداری هنرمندانش
ناصر رحمانی نژاد در برابر شکنجه گران
و جلادان ساواک تقدیم می گردد.

ف-ك-كاووسی
انتشارات شباهنگ

درباره ترجمه

در این ترجمه کوشش شده کمال امانت رعایت بشود. در بعضی موارد که اسامی به نظر خواننده ایرانی ممکن بود نامأنوس باشد و در ابتدای نمایشنامه نیامده، لاتین آن هم نوشته شده است. در يك مورد یعنی صحنه پنج لیست طولانی اسامی روزنامه ها مختصر شده است. بجای *Officile* (روزنامه رسمی کمون نام «اڊگان» انتخاب شده است. در بعضی موارد نیز اگر توضیحی بنظر مترجم ضروری رسیده مختصراً داده است.

از لحاظ سبك نگارش بعضی موارد به یکدستی آن لطمه خورده است. علت آنستکه در این موارد با آوردن بعضی جملات بصورت محاوره ای، خلصت عامیانه گوینده برجسته شده تا برای کسانی که احیاناً میخواهند آنرا به نمایش درآورند اشاره ای باشد.

تهران-۹ اسفند ۱۳۵۷

مترجم ف.ك. كاووسی.



روزهای کمون / برتولت برشت

اشخاص

Mme. Cabet	مادام کابت	دوزنده
Jean. Cabet	ژان کابت	پسرش-یک کارگران جوان
Papa	پاپا	عضو گارد ملی-پنجاه ساله
Coco	کوکو	عضو گارد ملی-دوست پاپا
	آقای چاق	
	پیشخدمت	
	سواره نظام مجروح آلمانی	
	دوکودک	
Thiers	تییر	
Jules. Favre	ژول فاور	
	مستخدم مخصوص	
Babette-Cherron	بابت شرون	دوزنده-دوست دختر ژان کابت
Francois. Faure	فرانسوا فور	دانشجوی مدرسه مذهبی. اکنون در گارد ملی
Philipe	فیلیپ فور	برادرش. نانوا. اکنون در ارتش منظم
Genevieve. Guericault	ژنیو و گریگو	معلمه جوان
	زن نانوا	
	سه زن	
	پیر لانگهون	کارگر. نماینده کمون
Beslay	} نمایندگان کمون	بدلی
Varlin		وارلن
Rigault		ریگو
Delescluze		دلس کلوز
Ranvier		رانویه

چهارشهردار
آقای مامور اخذ مالیات
زن او

روزنامه فروش
بانوی اشرافی
خواهرزاده اش

Marquis de Ploeu

مارکی دوپلوك مدیربانك فرانسه
يك كشتيش چاق
يك دربان

يك گدای پیر

يك افسرگارد ملی

Bismarck

بیسمارك

Guy.Suitry

گی سویتري نامزد ژنویوگریکو. ستوان ارتش منظم

زن درحال مرگ

اعضای گارد ملی

نمایندگان کمون

سربازان ارتش منظم

زنان و مردان

(۲۲ ژانویه ۱۸۷۱. مقابل يك كافه كوچك در مونتمارتر كه در آن حوزه سربازگیری گارد ملی مستقر شده است. جلوی كافه يك تابلو «هموطن آلمانها را بیرون بران، به گارد ملی بپیوند». روی میزی جلوی كافه يك آقای چاق در پالتوی ضخیم در حال صحبت با پیشخدمت. جلوتر دویچه، در حال حمل يك جعبه مقوایی كه با هم صحبت میکنند. غرش توپ.)

آقای براك سه دفعه اینجا بود و دنبال شما میگشت.

پیشخدمت

چی، براك اینجا، پاریس؟

آقای چاق

فقط مدت کوتاهی میماند. اینهم يك یاد داشت مسیو.

پیشخدمت

آقای چاق میخواند آدم در پاریس يك آن راحت نیست. قیمت ها، درصدها.

حق دلالتی ها، خب جنگ همین است. هر کس به نوعی

شرکت میکند. ببینم کسی را میشناسید كه حاضر به يك

دلالتی باشد؟ یکی كه نترس باشد ولی مطمئن. این دوتا

كمتر باهم میآید. ها؟

یکی پیدا میشود. (انعامی میگیرد) مسیو واقعا میل

پیشخدمت

دارند اینجا منتظر باشند؟

آقای چاق

پیشخدمت

چند وقتی هست که توی کافه شما هوا خیلی کثیف شده.
(به تابلوی «میزبانان آلمانها را بران، به گارد ملی بپیوند»
نگاه میکنند.) متوجهم.

آقای چاق

واقعاً؟ وقتی که ۸۰ فرانک پول صبحانه ام میشود نمیخواهم
بوی عرق همه شهر را به دماغ بکشم. و لطفاً همین نزدیکیها
باشید، این کثافتها را (بچه ها را نشان میدهد) از من دور
کنید.

(یک زن در لباس مندرس و یک کارگر جوان می آیند.
بچه ها سراغ زن میروند و کالای خود را عرضه
میکنند)

مادام کابت

نه من چیزی نمیخواهم. آره چرا، شاید بعداً. میگوئی
خرگوشه؟ ژان، بایک ژینگوی روزیکشنبه چطوری؟
این خرگوش نیست.

ژان

مادام کابت

ولی چهارده فرانک ونیم میخواهد.

بچه

گوشتش تازه ست مادام.

مادام کابت

قبل از هر چیز باید ببینم امروزه به من چه میدهند. اینجا
صبر کنید بچه ها. شاید گوشت را بخرم.

(میخواهد برود، از سبد چندتا نشان پارچه ای برای
روی کلاه بیرون می افتد.)

مواظب باش ژان حتماً بین راه هم خیلی گم کرده ایم.
بعد باید زبانم مورد بیاورد تا آنها موقع شمردن نفهمند.
دورو بر همه اش معامله. معامله. در حالیکه آلمانها دارند
میجنگند.

آقای چاق

پیشخدمت

معاملات بزرگ و کوچک، مسیو. (از عقب صدای پای
سربازان و سروصدا)

آقای چاق

این دیگر چه است؟ بدو آنجا، تو، ببین آنجا چه خبره.
۵ فرانک بهت میدم.

(یک بچه میدود. از صحنه خارج میشود.)

مادام کابت

امیل نشان هارا آورده‌ایم

پیشخدمت

مادام کابت. این آقا برای ژان شما یک کار دلالتی دارد.

مادام کابت

اوه چقدر لطف دارید. ژان دوماه است که بیکاره.

آتشکار لکوموتیوه. ولی قطارها که دیگر حرکت نمیکند.

ژان دلت میخواود؟

ژان

من از دلالتی خوشم نمی‌آید مادر. اینرا که میدانی.

مادام کابت

خیلی عذر میخواهم. ژان بهترین پسر دنیاست. ولی

خوب، کله شقی‌های خودش را دارد. مثل پدر مرحومش.

(سبد را به بداخل کافه خمل میکنند.)

آقای چاق

این جنگ دیگر طول نمیکشد. از آریستید ژوزه قبول

کنید که هر معامله‌ای که میشد در این جنگ بکنند

کرده‌اند. دیگر چیزی توش نیست.

(از کوچه سه سرباز گارد ملی پاکشان می‌آیند که از

نبرد در استحکامات برگشته‌اند. اولی «پاپا» یک کارگر

ساختمانی میان سال است. دومی «کوکو» ساعتساز

است. یک سرباز سواره نظام آلمانی اسیر را همراه

خود می‌آورند که یک پانسمان کثیف بروی چانه‌اش

بسته‌اند.)

بفرمایین.

پاپا

بچه‌ها

آ. نجا خوش میگذره؟

پاپا

آره، به آلمانیه‌ها.

بچه

ولی میگن حاکم تسلیم نمیشه.

پاپا

بهر حال به فرانسویها نه، پسر. چه جوری میگن؟

مرگ بر حا...

بچه‌ها

کم.

پاپا

(به پیشخدمت) سه لیوان شراب، نه چهارتا...

پیشخدمت

اطاعت. صاحب کافه اصرار دارد که پول را پیش بگیرد.

چهارتا شراب میشود ۱۲ فرانک.

کوکو

بابا نمیتوانی ببینی ما از میدان می‌آئیم؟

پیشخدمت

(آهسته) ۱۲ فرانک!

کوکو

شما دیوانه‌اید.

پاپا

نه آنها نیستند. دیوانه‌مائیم، گوستاو. دیوانگی اینست که

به خاطر روزی يك فرانک ونیم همدیگر را بکشیم، که

درست قیمت نصف لیوان شراب شماست، نه؟ بعد

باچی؟ به چه طریق؟ (تفنگش را جلوی صورت آقای چاق

می‌گیرد) این يك ته‌پر از سالهای چهل. برای گردانهای

جدید به اندازه کافی خوبه. يك تفنگ Chassepot حسابی

که برای دولت ۷۰ فرانک خرج بر داشته، امروز ۲۰۰

تامی ارزد. ولی با این میشود زدها، مسیو!

کوکو

یا الا شرابها را بیسار، سگ توله، والا خودت می‌دانی.

ما از پاریس دفاع می‌کنیم و شما گوش برها از مشروب

فروشی پول درمی‌آرین.

پاپا

مسیو، ما آن بوگندورا بیرون نکردیم و جمهوری گارد

ملی را درست نکردیم که بالای زحمات ما دیگران پول
در بیاړن.

بفرمائید، این هرج و مرج. شما نمی‌خواهید از پاریس
دفاع کنید. شما می‌خواهید پاریس را فتح کنید.
شما...

بعله؟! وتو و امثال تو مالکش باشید، نه؟ (به پاپا) این
چاقه خوبه، یا شاید بهتر باشد بگویم به «این خوبه، چاقه»
در جریان محاصره بدنگذشته‌ها؟

آقایان مثل اینکه فراموش کرده‌اید جبهه کجاست؟

(بچه‌ای که رفته بود برمی‌گردد)

چطوره؟ (به سرباز سوم، جوانی که دستش به گردن آویخته)
فرانسوا، مسیو میگوید تو فراموش شده که کجا این زخم را
برداشتی.

منظور مسیو اینست که ما همیشه حواسمان به فریتز باشد،
حتی وقتی که شراب گیرمان نمی‌آید. فریتز، نظرتو چیه؟
تو به هر حال چاق نیستی، پیشخدمت، يك شراب هم
برای فریتز و گرنه کافه‌ات را درب و داغان می‌کنیم.
چهارتا شراب ۲ فرانك، شنیدی

چشم (می‌رود)

شما همین جا می‌مانید. فهمیدید!

(می‌خوانند) فریتز خیکی نیست. فریتز خیکی نیست!

کودکی که برگشته مسیو، این سروصداها مال گردان دویست و هفت. خیلی
دلخوره و دارد به طرف شهرداری می‌رود که ژانرالها را

آقای چاق

کوکو

آقای چاق

پاپا

کوکو

پیشخدمت

آقای چاق

بچه‌ها

دار بزند.

آقایان! درحالی که آلمانی...

آقای چاق

پاپا

آره، درحالی که آلمانها! محاصره! کمر بند آهنین را پاره کنید! هم میهنان، آلمانها را بکوبید تا دوباره سیب زمینی داشته باشید! ما داریم کم کم می بینیم که چه کسی مارا واقعاً محاصره کرده. قبل از همه جناب عالی و امثال جناب عالی. یا، نکند آلمانی ها هستند که قیمت سیب زمینی را بالا بردن؟

آقای چاق

پاپا

آقایان! می بینم که راجع به قیمت سیب زمینی بحث می کنید. درحالی که در سنگرها دارند میجنگند. میجنگند؟! منظور اینست که می میرند. میدانی چه خبره؟ يك شب تمام درباران و لجن در مزارع مونت والرین افتادیم و منهم با این رماتیس. حمله ساعت ۱۰ شروع می شود. مابه قلعه مونتر و هجوم می بریم و به پارک بوزن وال Bugenval به سنت کلود حمله می کنیم و تا گارش Garches پیشروی می کنیم. از ۱۵۰ توپ فقط ۳۰ تا بش آتش می کنند ولی ما بدون توپخانه به گارش هجوم می بریم. ما پیش می رویم. آلمانی ها در حال فرار. بعد از پشت سرمی گویند عقب گرد و تروشو Trochu می گوید همه مواضع اشغالی و مونتر و را خالی کنیم. این معنایش چیه مسیو؟!

آقای چاق

کوکو

من فکر می کنم ژنرالهای شما می دانند که دشمن آتشش را در کجا متمرکز می کند.

میدانند؟! گارد ملی را هم درست می فرستند همانجا،

مسیو!

آقای چاق

کافیست! اصلاً! میدانید که چه می گوئید؟ به فرماندهان خودتان، به ژانرالهای فرانسه تهمت خیانت می زنید.

اجازه می دهید برسم دلایلتان چیست؟

پاپا

این میگوید مدارك نشان بدهید گوستاو، ماهم چیزی تودست نداریم غیر مرگ! غیر از اینکه مثل مگس می میریم. خیلی خوب! جناب عالی مردین، آقا، هر کس که هستید. لطف بفرمائید وبه ما ثابت کنید که گلوله زدند به سرتان! يك كلمه بگوئید و ما محاکمه را شروع می کنیم. را، شما ساکتید؟ بنده با کمال احترام می خواهم بدانم درخواسته های شما چه آقا، هر که هستید، مسیو، و شما تکان نمی خورید.

آقای چاق

درخواستها و تظاهرات شما را جلوی شهرداری همه می دانند. این حرفهای زور کمون است که همه می شناسند. باز هم بگین. وقت هست. ما منتظر گردان صدویک هستیم.

کو کو

آقای چاق

مسأله اینست که نمی خواهید اجاره خانه هایتان را بدهید. در حالیکه فرانسه در جنگ مرگ و زندگیست شما به فکر حقوق هایتان هستید. به فکر پاداش هایتان. کره خیلی گرانست اما مواظب باشید! تحمل پاریس هم به آخر رسیده است (گارد ملی ها ساکت ایستاده اند) شما خیانت کارید. ولی ماهم شروع کرده ایم که روزنامه هایتان را باشوق کمتری بخوانیم. یادتان باشد. خودخواهی يك عده او باش بس است. بس است. بس است!

(پیشخدمت برمی گردد. با چهار شراب و يك تاوه كه دورش دستمال پیچیده است. آقای چاق به او اشاره می کند كه نمی خواهد)

پیشخدمت

مرغ شما، مسیو

كو كو

مسیو، مرغ شما!!

آقای چاق

بایست بگویم شما را بیرون کنند. من دیگر با شما و نگارد ملی کاری ندارم. به فکرتان نرسد كه)

(آقای چاق باحالت فرار خارج می شود)

بچه ها

آقا، پنج فرانك ما! (بدنبال آقای چاق از صحنه خارج می شوند)

پیشخدمت

كو كو

آقایان، اجازه می خواهم شما را به يك نوشیدنی دعوت كنم. (می خواهد به سرباز سواره نظام لیوانی بدهد) بیا فریتز. آخ! بر شیطان لعنت، تو كه نمیتوانی، بیچاره بدبخت. پس به سلامتی تو!

(می نوشد. كابت و پسرش بیرون می آیند. هنوز سید را حمل می كنند)

(به پیشخدمت) این آقا كه می خواست به من يك دلالی بده كجاست؟

ژان

(پیشخدمت به او اشاره می کند كه ساكت باشد. آنگاه سرباز جوان زخمی كابت را به جامی آورد)

مادام كابت!

فرانسوا

فرانسوا!

ژان

مادام کابت

فرانسوا، شما زخمی شدید؟ باید خواهش کنم که سهمیه کرایه اتاقتان را بپردازید. میدانید که دولت دستور داده همه کرایه خانه های عقب افتاده پرداخت بشود. آن توهم که دیگر نشان های مرانمیخرند. من ورشکست شدم. مارا توی خیابان می ریزند.

فرانسوا

ولی مادام کابت! من سه هفته است که مواجب نگرفته ام. الان وضعم خوب نیست.

مادام کابت

ولی کی می خواهی پول بدی؟ آقایان نخندید! اومستأجر منست!

کوکو

آره فرانسوا، کی می خواهی پول بدی؟ مادام، ما گرفتاری های شما را می فهمیم. فقط می توانم به شما بگویم که همین حالا دو گردان که از يك نبرد محاصره ای دو روزه بر می گردند، در راه شهرداری هستند که چند تا سؤال قفلک دهند از دولت بکنند.

پاپا

من جمله میتواند درخواست مربوط به توقیف پرداخت کرایه خانه ها باشد. در این بین میتوانیم بعنوان پیشکش فقط این مرغ را تقدیم کنیم که يك آقای سفارش داده ولی نخورده.

(مادام کابت رابه طرف میزی که جلوی کافه هست میبرد. ازدست پیشخدمت تاوه را می گیرند وبا آداب کامل مرغ - رخ شده را برای اوسرو می کنند)

پاپا

گارسون! خوبست صاحب کافه از این ببعد پول را از آقایان شیک و پیک از پیش بگیره. چون ممکنست يك تصادفاتى بشود که نتوانند غذايشان را میل کنند. بعد گرفتاری زیاده، نه؟ خیلی زیاد آقا: بایستی تصمیم بگیرم که به شما ملحق

پیشخدمت

بشم. شاید دولت پول مرغ مادام کابت را بدهد. فکر می‌کنم دوگردان گاردملی برای انجام چنین درخواستی کافی باشند.

به سلامتی شما، مادام.

کوکو

(به مادام) نوش جانتان باشد. گردان صد و یک افتخار می‌کند که میهمانش باشید.

پاپا

آقایان، شما خیلی لطف دارید. اتفاقاً امروز شکم من تقریباً خالیست مرغ هم که خیلی دوست دارم. اجازه می‌دهید که به ژان خودم هم یک کمی بدهم؟

مادام کابت

شاید این جمع بخواند بداند که چرا آن‌تو نشان‌ها را تحویل نمیگیرند. کارمندا آن‌تو، به علت امریه جدید از بالا، دیگر برای گردانهای جدید گارد ملی اسم نویسی نمیکنند.

ژان

یعنی چه؟ شنیدی پاپا؟

کوکو

من از این چیزها عصبانی نمیشم. او با ما می‌آید به شهرداری. متوجه شدید مادام؟ پاپا می‌خواهد که شما با ما به شهرداری بیایید و نشان‌ها را که دیگر کسی نمی‌خواهد، جلوشان ببندازید. مرغان را هم بگذارید رویشانها، توی سبد.

پاپا

کوکو

اینهم گردان ۱۰۱، دارد می‌آید.

فرانسوا

(از پشت نرده‌های چوبی گردان ۱۰۱ دیده می‌شود که در حال رد شدن است. به سرنیزه‌ها نان فرو کرده‌اند. پرچم‌ها. سربازها به مادام کابت کمک می‌کنند که بلند شود و باهم می‌روند)

۶

(اشاره به ژان) این چه شه؟ چرانی جنگد؟ ما برایش خیلی

پاپا

چییم؟ ماگردانه‌های جدید؟

نه آقایان، فکر می‌کنم یک کمی زیادی راستید. البته خیلی می‌بخشین‌ها!

آه!

و از حالا مرا یکی از خودتان بدانید، آقایان! از هدف پیشروی امروزتان خوشم آمد.

(پاپا کلاه فرانسوا را برمی‌دارد و روی سرشان کابت می‌گذارد)

من به هر حال بدون توجو صله‌ام حسابی سر رفته بود.

(دور می‌شوند. پیشخدمت دستمال‌ها را روی میز می‌اندازد. چراغ نفتی را خاموش می‌کند و می‌خواهد دنبالشان برود. نگاهش به آلمانی می‌افتد که از یادشان رفته بود. با حرکات دست او را برمی‌خیزاند و پشت سرش دنبال سربازها راه می‌افتد)

بالا، قدم رو فریتز، قدم رو.....

(پایان قسمت اول)

مادام کابت

پاپا

ژان

فرانسوا

پیشخدمت

(۲۵ ژانویه ۱۸۷۱. بردو. تییر وژول فاوور درحال صحبت. تییرهنوز درحوله حمام است. اوجرات آب وان را امتحان می کند و به مستخدم می گوید که آب گرم و آب سرد اضافه کند.)

(درحال نوشیدن شیر صبحانه اش) دیگر این جنگ بس است، دارد هیولائی می شود. شروعش کردند و باختند. حالا دیگر منتظر چه هستند؟

ولی ادعاهای آلمانها! آقای فن بیسمارک از ۵ میلیارد خسارت جنگ صحبت می کند، از الحاق لوترینگن والزاس، از نگهداشتن همه اسرای جنگی و ادامه اشغال استحکامات تا اینکه همه چیز طبق رضایت خاطر او تمام شود. این منتهای ورشکستی است.

ولی ادعاهای این پارسی ها، آن منتهای ورشکستی نیست؟ البته.

قهوه میل دارید؟ (فاوور سرش را به علامت نفی تکان میدهد) بس مثل من شیر میخورید؟ این راهم اجازه ندارید؟ اوه، فاوور! اگر معده های ما هنوز سر جایش بود! ولی اشتها سر

تییر

فاوور

تییر

فاوور

تییر

جایش هست! اما برگردیم سر آقای فن بیسمارک.
دانشجوی آبخو خوری که دیوانه شده! ادعاهایش رادائم
بالاتر می برد چون می داند کسه مامجبوریم قبول کنیم.
همه اش را.

واقعاً مجبوریم؟ پس معادن آهن و روی لوترینگن چه؟
آینده صنایع فرانسه است.

ولی چه پلیس مخفی هائی که مدام برای ما در رودسن غرق
می کنند! این معادن روی و آهن به چه درد فرانسه
می خورد، اگر آنجا کمون داشته باشیم؟
۵ میلیارد؟ این همه ی تجارت ماست.

این قیمتی است که برای اعاده نظم می پردازیم.
وجلو افتادن آلمانها در اروپا ناسه نسل دیگر.

و تضمین سیادت ما برای پنج نسل.
مایک ملت کشاورز خواهیم شد. آنهم در این قرن.

من روی دهقانها حساب می کنم. پایه صلح روی آنهاست.
لوترینگن به چه درد آنها می خورد؟ حتی نمی دانند
کجاست! شما اقلاً کمی آب بنوشید. قلاوچ!

آیا واقعاً ضروری است؟ این سثوالی است که از خودم می کنم.
حتی نوشیدن يك جرعه آب هم به معنای زندگيست. همان
فرودادن آب! ها، البته، آن یکی دیگر هم ضروریست.
حتماً. قیمت نظم است.

این گارد ملی ها، این بدبختی فرانسه است. ما این فداکاری
میهن پرستانه را کردیم و او باش را در مقابل آلمانها مسلح
کردیم، حال آنها اسلحه دارند، آنهم علیه ما! همه اینها

فی بر

درست. ولی آیا، نمی شود گفت که این آدم‌ها دارند از پاریس دفاع می کنند؟ بالاخره هر چه باشد دارند می جنگند. فاور عزیزم، پاریس یعنی چه؟ در این جور مجامع از پاریس طوری صحبت می شود که انگار از يك مكان مقدس حرف می زنند، مکانی که بهتر است در شعله های آتش بسوزد تا اینکه تسلیم شود. آنها فراموش می کنند که این مکان بالاخره از يك مقدار «ارزش» درست شده است، که بهائی دارد. آدم اینرا فراموش می کند، چون خودش چیزی ندارد! او باش حاضرند همه چیز را به آتش بکشند و از بین ببرند. خب، مال آنها که نیست! آنها هوار نفت را می کشند، اما برای ادارات! برای ما پاریس يك سمبول نیست. بلکه يك ملك است، آتش زدن آن به معنای دفاع از آن نیست.

(صدای مارش قدمها به گوش می رسد. آقایان به جای خود میخکوب می شوند. تی بر بیش از حد هیجان زده به مستخدم با حرکات دست و صورت اشاره می کند که به طرف پنجره برود.)

مستخدم

تی بر

فاور

تی بر

یکی از هنگهای دریائی ما، مسیو. اگر خیال می کنند که من این خفت را فراموش می کنم... بر دو هنوز آرام است، نیست؟ آرام چیست؟ شاید این کلمه آرام، خیلی آرام باشد. این سرمشق! فاور! باید اینهارا نابود کرد. باید این پوزه های نشسته را روی سنگفرش مالید. به نام فرهنگ. تمدن ما بروی مالکیت شخصی بنا شده است. باید به هر قیمتی

آنها حفظ کرد. چی؟ آنها به خودشان جرأت می دهند که برای ما مقررات وضع کنند؟ که چه چیزی را باید بدهیم؟ و چه چیزی را باید نگهداریم؟ شمشیرها را بکشید، سواران! اگر دریای خون پاریس را از حشراتش پاک می کند بگذارید این دریای خون راه بیفتد. دستمال سفره من!

(مستخدم دستمال سفره را به او می دهد. تییر کف دهانش را پاک می کند)

فاور شما عصبانی شدید. به سلامتی خودتان فکر کنید که برای همه ما ارزشمند است.

تییر (گلویش گرفته، سرفه) و شما آنها را مسلح کرده اید. از این دقیقه، یعنی از صبح روز سوم سپتامبر من فقط يك فكر داشته ام. این جنگ را تمام کنیم. سریع. فوری.

فاور ولی متأسفانه آنها مثل شیطان می جنگند. تروشوی خوب ماحق دارد. گارد ملی، تاده هزار نفر از آنها کشته نشود سر عقل نمی آید. آخ، آره، او آنها را مثل گوساله به کشتارگاه می فرستد تا آتش غیرتشان را کمی آرام کند. (چیزی در گوش تییر نجوای می کند)

تییر نه، او می تواند به راحتی گوش بدهد. هیپولیت میهن پرست است.

فاور من می توانم به شما اطمینان بدهم آقای تییر، که آقای فن بیسمارک در این مورد کمال حسن نیت را نسبت به شما دارند.

تی‌یر

(به خشکی) خوشحالم که اینرا می‌شنوم. باوجود اینکه به گوشت رسیده که او، توانائیهای يك دلال اسب راجه من نسبت داده، آنهم بعد از اینکه مرا به شخصه دیده است!

فاور

اینها شیطن است. اینها هیچ ربطی به عقیده واقعی او درباره شما ندارد.

تی‌یر

فاور عزیز، می‌توانم راجع به خودم بگویم که بالاتراز این نوع مسایل شخصی قراردادم و برای من مهم اینست که آقای فن بیسمارک چه جوری می‌خواهد به ما کمک کند.

فاور

اوبه من شخصاً پیشنهادی کرده، که بلافاصله پس از اعلام آتش‌بس مقداری مواد غذایی داده شود، البته بعداً جیره بندی نصف خواهد شد تا همه سلاح‌ها تحویل داده شود. بنظر او این از گرسنگی دادن مداوم مؤثرتر است. بدنیت. آدم یکبار دیگر به یاد آقایان پارسی می‌آورد که مزه گوشت چطور است. در مورد استعداد آقای بیسمارک هرگز شکي نداشتم.

تی‌یر

فاور

او حتی شرکت‌های برلینی را که در صدور مواد غذایی ذینفعند در چنگ خواهد داشت.

تی‌یر

قسمتی از هر استعداد در شهادت است، ها، فاور؟ ماضماً آلمانها را مجبور به تعهد خواهیم کرد که حومه شهرهایی را که گارد ملی توپهایش را در آنجاها مستقر کرده است اشغال کنند.

فاور

این يك نکته بسیار عالیست. واقعاً عالی!

تی‌یر

فکرمیکنم غیر از آقای فن بیسمارک آدمهای دیگری هم هستند که استعداد دارند.

مثلاً ما در قرارداد تسلیم می‌نویسیم که اولین قسط خسارات جنگ که عبارت از ۵۰۰ میلیون باشد بعد از استقرار صلح در پاریس قابل پرداخت است. این آقای فن بیسمارک را در امر پیروزی ما ذینفع می‌سازد. در ضمن میل دارم لغت استقرار صلح را بیش از این بکار ببرم. این یکی از لغاتی است که همه چیز را توضیح می‌دهد. راستی خسارات جنگ، هیپولیت، تومی توانی ما را تنها بگذاری. حمام حرارت لازم را دارد، مسیو (می‌رود)

مستخدم

راجع به این مبالغ چه فکری شده؟

تی‌یر

پیشنهاد شده که چند کمپانی آلمانی، بخصوص آقای بلایش‌رودر Bleschroder بانکدار خصوصی آقای بیسمارک مبلغ خسارات جنگ را تأمین کند. راجع به حق العمل هم صحبتی شد. البته بنده رد کردم که بعنوان عضو دولت کمسیون بگیرم.

فاور

البته! آیا عددی هم گفته شده است؟

تی‌یر

(فاور روی يك تکه کاغذ عددی را می‌نویسد. تی‌یر کاغذ را برمی‌دارد و می‌خواند)

غیر ممکن است!

تی‌یر

همانطور که عرض کردم.

فاور

ما باید حتماً به صلح برسیم. فرانسه به آن احتیاج دارد. امیدوارم قدرت آنرا داشته باشیم که آنرا به انجام

تی‌یر

برسانیم.

انتخاب جنابعالی بطور مسلم تضمین شده است، آقای ۰
تی‌یر. ۲۳ بخش طرفدار شما هستند یعنی همه بخش‌های
روستائی.

فاور

من به این قدرت احتیاج دارم. نیروهای ضد نظم مسلح
هستند.

تی‌یر

آقای تی‌یر، فرانسه بخاطر سلامتی شما می‌لرزد. تنها شما
می‌توانید آنرا نجات دهید.

فاور

(به سادگی) می‌دانم. به همین دلیل است که می‌بینید
شیر می‌خورم هرچند که از شیربدم می‌آید، آقای فاور!

تی‌یر

۳

(شب هفدهم به هجدهم مارس. در خیابان پیگال. وسط
خیابان يك توپ قرار دارد.)

الف

(ساعت يك بعد از نیمه شب. فرانسوا فور وژان کابت
کنار توپ پاسداری می کنند. روی صندلی های حصیری
نشسته اند. بابت شرون از روی زانوی ژان بلند
می شود.)

بابت

(لوله توپ را نوازش می کند) شب بخیر عزیزم!

(آهسته در خانه ای در آخر خیابان ناپدید می شود)

ژان

آدم باید به نامزدش يك چیزی هدیه کند. این آنها را
حشری می کند، چونکه ماتریالیستند! سابقاً يك ميز
توال قشنگ بود و حالا يك توپ! همان که آقای تی پر
میخواست به آقای بیسمارك ببخشه.

فرانسوا

اگر ما آنرا نیاورده بودیم واقعاً این کار را کرده بود. ژنه ویو
ماتریالیست نیست.

ژان

آن خانم معلم کوچولو؟ نه بابا. او فقط معنویاته و به
همین دلیل میل داری ببریش تورخت خواب!

فرانسوا

من نمی‌خوام اورا به رختخواب ببرم.

ژان

بابت می‌گویید هیکلش تکه.

فرانسوا

تو چطور راجع به او با بابت صحبت می‌کنی؟

ژان

آخر باهم زندگی می‌کنند. در ضمن نامزد هم کرده.

نامزدش اسیر جنگی است. يك ستوان. پستانهایش تکه!

فرانسوا

تو می‌خواهی مرا عصبانی کنی.

ژان

وقتی راجع به دخترها صحبت می‌کنی آدم فکر نمی‌کند

که از ده می‌آئی. تو در چهارده سالگی با یکی از آن

دخترهایی که شیر می‌دوشند سروسری داشته‌ای!

فرانسوا

تو نمی‌توانی عصبانیم کنی.

ژان

نه؟ در هر حال من به بابت گفته‌ام که به ژنویوبگوید که تو

خیلی دلت می‌خواهد! شاید برایش جالب باشد که يك

کشیش نوجوان را دنبال خودش بکشد.

فرانسوا

من يك فیزیكدانم.

ژان

خوب، يك فیزیكدان را! فیزیک مگر علم اجسام نیست؟

فرانسوا

تو خودت گفتی که او عاشق يك ستوانه؟

ژان

که باهاش نامزده.

فرانسوا

تفاوتی نمی‌کند.

ژان

(می‌خندد) تو يك تصور نادرست داری. مثل اینکه آدم

فقط از روی عشق کسی را برای رختخواب می‌خواهد!

حقیقت اینست که آدم سر صبح وقتی که بیدار می‌شود می‌داند

که آنروز باید یکی را داشته باشد.

در مورد زنها جور دیگر نیست. يك احتیاج. بدون اینکه

حتماً از دیدن پستانهای فوق‌العاده‌ای بوجود آمده باشد،

بلکه اول احتیاج هست و بدنبال آن، آنوقت تازه آدم از يك سينه‌ای خوشش می‌آید. برای زنها هم همینطور، خلاصه، وقتی دريك چنین روزی به یکی چسبیدی، دیگر داریش! درمورد ژنویو هم عین همینه.

فرانسوا

اتفاقاً نه. حالا دیگر میرم توی لانه (بر می‌خیزد) خوشحالم که باز هم اتاقم را پیش شما دارم.

ژان

(او هم بر می‌خیزد) منم فکر میکنم که دیگر لازم نیست کشيك بدهیم. اگر قرار بود حمله‌ای بشود وسط‌های شب شده بود. شنیدم فردا نان سفید میدن.

فرانسوا

راستی، ژان. حالا که حرف فیزيك شد، آن میکرسکپ و کتاب لاوازیه من هنوز پیش عمویت هست؟

ژان

(دستپاچه) پیش عموی من؟ پیش لانگه‌ون؟

فرانسوا

مادرت پیش او گذاشت که نگهدارد. میدانی! لاوازیه را کمی لازم دارم.

ژان

البته. (صندلیها را به درون خانه می‌برند)

ب

(ساعت ۵ صبح. جلوی يك دکان نانوائی که هنوز بسته است. صف زنان و درمیان آنها ژنویو گریکو و وبابت.)

ژان

نان سفید از پاپا تی‌یر

- برای این که صلح ننگین او به دهان ما مزه بده!

- پاریس در مقابل ده تن آرد!

- وحتى يك ترن هم وارد نشده، آرد همینحا بوده!

- ولی هفته پیش یکپای شوهرم را بریدند. همان موقع

داشتند مذاکره می کردند.

- حتماً بازهم خیالاتی دارند. مفت چیزی نمیدن. خانمی که پیشش رخت می شستم، وقتی که يك تنگه‌ی پاره پاره بهم بخشید فهمیدم که امیل مرا به خاطر چند کلمه حرف لو داده است. شوهر من بهشان گفت «پایم را با خودم به خانه می برم و گرنه در اداره پرداخت حقوق معلولین می گویند که از همان اول یکی داشتم.»

- تی بر ۵ ملیون از آلمانها میگیره.

- و چقدر از بعضی فرانسویها؟!

- تسلیم می شوند، با وجود اینکه بیش از سیصد هزار گارد ملی فقط در پاریس هست!

- درست به همین دلیل که سیصد هزار در پاریس هست! - و راضی هم هستند که آلمانی ها قبل از پرداخت غرامت جنگ اسرا را پس نندن.

- کثافت، جنگ آنها! تنها خوبیش اینست که تمام میشود.

- ولی چه کسی خرج صلح را میده؟

- ما همشهری! فکر می کنی کی؟ آنهایی که ندارند پول می دهند.

- عجب! ما چیزی نداریم؟ ما دویست هزار سرنیزه داریم خانوم!

- بهتان می گویم، این فقط يك آتش بس است. حومه های شهر گیر آنها نخواهد افتاد. نه گیر آلمانیه و نه تی بر. - این آقای بیسمارك جرأت این را که بیاید پاریس اصلاً

نداشت. ها؟ پاریس فروشی نبود.

-ببینم، امروز خیلی زود پاشدی؟ لابد زنت میخواست تنها باشد! رویش را لابد یکنفر دیگر میچسباند؟ (مردی بایک اعلان آمده است. آنرا میچسباند و می رود. بابت ازصف خارج می شود و آنرا می خواند)

« از آقای تی بی را

بابت

صلح عبارتست از نظم! اهالی پاریس، کسب و کار شما تعطیل است. همه سفارشات برگشت داده شده، سرمایه فراری شده است. مقصرین باید به دست عدالت سپرده شوند. نظم، بایستی بطور کامل بلافاصله وبدون اخلاص برقرار گردد.»

(زن نانوا شروع کرده که میله آهنی را از جلوی دکانش بردارد.)

مادام پولار شنیدید؟ اوضاع کاسبی خرابه، با اینکه جنگ است، راست میگویند، یکمفته است که هیچکس به من سفارش لکوموتیو نداده و سرمایه بندهم به علت رفتار گاردملی فراری شده. مال شما چطور؟

زنان

تظاهرات. تظاهرات، تظاهرات، به نظر من که نان سفید دولت به زبان روشنی صحبت می کند. خانمها. نان سفید با نظم.

زن نانوا

زنان

پرداخت مال الاجاره ها. هان؟ این اعلان هنوز مرکبش خشک نشده. مثل اینکه خیلی عجله دارند.

بابت

- نفخش قبل از خوردن نان می‌آد، نیست؟ این آقایان نمی‌توانند يك لقمه نان قسوت بدن بی‌آنکه آروغ نظم و ترتیب را بزنند.

- مواظب حرفتان باشید همشهری. نظم! ببینیم مادمازل گریکو چی می‌گوید که معلمه و اصلاً از نفخ چیزی نمی‌داند. - مادمازل گریکور راحت بگذار. اولمیز و نیست و هر چه من گفتم قبول دارد. اصلاً خودش آنجا بود، وقتی که کاب و پاپاتوپ کلیشی را قبل از اینکه آلمانها بیابند آوردند تو. فکر می‌کنید که آقای تی بر کلیشی را به آلمانها داد چونکه توپهای ما آنجا بود؟

آره همینطور فکر می‌کنم، همشهری. کمیته مرکزی گارد - ملی اطلاعات مربوط به دستش رسیده.

- این سیاسیة.

- باشه، مگر به این علت حتماً باید دروغ بگه؟ - شوهرم می‌گوید پایش را خمپاره نبرده بلکه سیاست برده. برای همین است که او هم سیاسیة و وطن در خطر است را می‌خواند.

چند سرباز ارتش منظم، در میان آنها فیلیپ فور، نزدیک توپ ظاهر می‌شوند. بابت که هنوز جلوی اعلان ایستاده با فیلیپ حرف می‌زند)

آه فیلیپ، برگشتی؟ سروق آمدی. نانوایی دوباره باز شده.

فیلیپ

یواش بابت. من نمی‌خوام بانانوا سلام عليك كنم.

(او ورفیقش باتوپ ورمی روند)

بابت

باتوپ می‌خواهید چکار کنید؟

فیلیپ

این می‌رود ورسای. دستوره.

بابت

(زنهارا صدا می‌کند) آی، نگاه کنید، می‌خواهند توپ را

بدزدند.

زنان

چی می‌خوان بکنند؟ این چندتا چس آدم؟

ژنویو

(باعجله به طرف آنها می‌رود) فیلیپ، خجالت نمی‌کشی؟

بابت

او شاگرد نانوائی هست. آنها را راهنمایی کرده چون

محلّه را خوب می‌شناسد.

فیلیپ

شما چطور صبح به این زودی آمدید توی خیابان؟ حالا

تیکه پاره‌مان نکنید!

ژنویو

چون می‌خواستیم نان سفید بگیریم تاتوپ را برای شما

بگذاریم، مثل گوسفند که پشمش را می‌زنند

(زنها باهم به آنطرف می‌روند)

زنان

آهای؛ اینها مال ماست. این هاتوی محل ازیک شاهی صنار

ما پرداخت شده. پول جمع کردیم.

فیلیپ

ولی جنگ تمام شده

ژنویو

آها، و حالا می‌خواهید جنگ را با ما شروع کنید؟

فیلیپ

تو پها باید به آلمانها تحویل داده بشن.

زنان

پس بگذارید خودشان بیایند بپیرند. دست خر کوتاه. جراث

دارید دست بهشان بزنید. کون گهی‌ها!

قراولها را از خانه کابت صدا کنید!

(ژنویو بطرف خانه ای که کابت هادر آن زندگی می کنند
می دود. در می زند مادام کابت از بالای پنجره سرش را
بیرون می آورد.)

ژنویو

ژان را بیدارش کنید. می خواهند توپهای شمارا ببرند.
(دوان دوان بر می گردد) اینها برای آلمانیهانیست، اینها
برای آقای تی بیره. او می خواهد آنها را علیه ما بکار ببرد.
نگذارید ببرند همشهریها!

ژان

دستها از توپ کوتاه. این توپ مادام کابت

(ژان و فرانسوا یکتا پیراهن و شلوار از خانه بیرون
می روند)

بابت

ژان، اینها برای توپ آمده اند فیلیپ آنها را آورده.

(از کوچه های نزدیک صدای غوغا. تیر تفنگ و کمی
بعد صدای زنگ ناقوس می آید)

ژنویو

در خیابان «تابرناکل» هم توپ هست. به همه ی محله حمله
شده: حالا می فهمم چرا نان سفید پخش می کنند.

ژان

(صدا می زند) فرانسوا! برادرت آمده برای تی بر!

فیلیپ

(دروست زان) نه! نه! نه! بروید کنار! من دارم دستور را

اجرا می کنم، عزیز جونا!

ژان

آره، برید کنار که مابه آنها برسیم.

فرانسوا

(دوان دوان با سرنیزه می آید) بگذار توپ سرجاش باشد

فیلیپ. آن مال شما نیست.

زن نانو!	(از داخل دکان) تو دستورات خودت را اجرا کن فیلیپ. وگرنه دیگر پایت را به دکان من نمیگذاری.
فیلیپ	از کی تا حالا تو در گارد ملی هستی؟
فرانسوا	مدرسه بسته شده. برید کنار (زنها کنار می روند. فرانسوا گلنگدن می زند و نشانه می رود)
فیلیپ	تفنگ را بذار کنار کوچولو.
بابت	بکشش!
ژنویو	(خودش را جلوی فیلیپ می اندازد) خونریزی نکنید.
ژان	(اورا از مسیر تفنگ کنار می کشد) شما مداخله نکنید.*
فیلیپ	(گلنگدن می زند و تفنگش را سردست می آورد) تفنگ را بگذار کنار، کوچولو!
فرانسوا	يك تكان تاماشه را بکشم. ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد... (دعا را ادامه می دهد و همچنان نشانه رفته است)
زنان	چی؟ شما می خواهید ما را قصابی کنید؟ - فقط برای اینکه ژنرالهای ننگین شما بهتان دستور دادند؟
ژنویو	بدبخت ها. نمی توانید توپها را بدون قاطر تکان بدهید. ما خودمان را جلوی چرخها می اندازیم.
فیلیپ	تا سه می شمرم. يك....
مادام کابت	(باپاپا از خانه بیرون آمده است) فیلیپ، فوراً تفنگ را بیار پائین. میدانی که بیسوادی. چطور جرأت میکنی روی حرف برادرت که فیزيك خوانده حرف بزنی؟ ببائید، من یکخورده شراب هم برایتان آوردم. حتماً شمارا بدون

صبحانه فرستادند.	
(به طرف رفقاییش نگاه می‌کند که نشانه روی کرده‌اند و تفنگ را به آهستگی پائین می‌آورد) مادام کابت شما مانع می‌شوید که امر ما فوقم را اجرا کنم.	فیلیپ
(می‌خندند و دوره‌اش می‌کنند) خوب شاطر، آدم نباید انتظار داشته باشد که تو برادر خودت را بکشی، ها؟	زنان
اخراجت می‌کنم فیلیپ. من به خائن کار نمیدم.	زن نانوا
(فیلیپ را می‌بوسد) این هم مزد خیانت.	بابت
من نه برادرم و نه شاطر خانمها! من در حین انجام وظیفه‌ام.	فیلیپ
(نامطمئن به ژنویو) به من چیزی نمی‌رسد؟	فرانسوا
(با نشاط) هرچه لازم داری خودت بردار.	ژنویو
اینکه نشد جواب!	فرانسوا
(دربین سربازان) خجالت بکشید که بدون فکر بد به زنها حمله می‌کنید!	زنان
جنگ تمام شده. مامیخواهیم برگردیم به خانه‌هایمان.	سربازان
اوه لالا! می‌خوله‌د برو دخانه‌اش.	زنان
- اهل کجایی پسر؟	
اهل اوورنی Auvergne. در آنجا دیگر بایستی یواش یواش به فکر کاشت باشیم. شما شهریه‌های لَهنتی که به این چیزها فکر نمی‌کنید.	سرباز
چیزی بنوش پسر کم	زنان
- به ما قنداق تفنگ‌هایمان را نشان بدید، سوراخسرا نمی‌خواد، خودمان داریم.	

- مادام کابت، يك پتو بده. اينها دارند از سرما ميلرزن.
اينجوری که نمی شود عشق کرد.

ژنریو توپ مال مادام کابته که اينجا زندگی می کند. آن را همانقدر اجازه نداريد ببريد که قابلمه هايش را.

پاپا زنده باد مادام کابت، مالك منحصر بفرد توپ خيابان پيگال (اورا بلند می کند و روی توپ می نشاند. خطاب به سربازان) آدم کافيست که سر صحبت را باز کند. می بينيد. (خطاب به زنان) اينها دوباره مال شمان. مواظبشان باشيد. مخصوصاً هيچکدام را نگذاريد از پاریس خارج بشوند. همه شان را نگهداريد. آنها را روی سينه يا پستانها بفشاريد. اينجوری ديگري ضرر ميشوند (يك کارگر، پي پر لانگهون، از کوچه کناری که آرامتر شده است، بيرون می آيد. همراه او چند بچه)

لانگهون او هو ي پاپا. اينجا ترتيب اينها را داديد؟ بدون خونريزی؟
فيلپ (رو به رفقايش) تقصير ما چيه که آنها قاطر براي تان نمی-
فرستند؟ اينها را که نمی توانستيم از وسط زنها هل بديم ببريم بيرون.

پاپا همه چی ميزانه! جاهاي ديگر چطوره؟
لانگهون همه محله ريختند بيرون، تاحالا هيچ توبی را بيرون نبردند.

بچه ها توپهای تو آسياب گالت Galette را هم می خواستند بيران.
تو خيابان ليك Rue Iepic دوتا از مارا با تير زدند.
مادام کابت (به سربازان) آقايان، اين شوهر خواهر من پير لانگهونه.
از کمیته مرکزی گارد ملی.

- لانگهون** درخیابان گرانو Granot ژنرال لکونت دستور آتش داد ولی افرادش اعلام همبستگی کردند و او را زندانی کردند. حالا کجاست؟ این همان سگیه که همه‌ی پاریس می‌داند که درخواست رگ‌زدن گارد ملی را کرده بود! بردنش توی پاسدارخانه.
- لانگهون بابا** فرارش میدن. اگر در ظرف پنج دقیقه تیرباران نشود درمیره.
- لانگهون** اوبه عدالت سپرده خواهد شد!
- بابا** ما عدالت هستیم (با عجله می‌رود)
- مادام کابت** یکی به من کمک می‌کند که از توپ بیام پائین؟
- لانگهون** (به سربازان ارتش منظم) وشما چه کار می‌خواهید بکنید؟ تا وقتی که تفنگ دارید...،.
- یک سرباز** گه بگیرن! علیه اینهایی که از خودمان...

(سربازان تفنگها را وارونه در دست میگیرند)

- ژنویو** (به بچه‌ها) وشما اجازه دارید که این اعلان احمقانه را پاره کنید (اجرا می‌شود)
- ژان** آهای مامانم را بیارید پائین. بعدهم دوباره برید به طرف شهرداری. تی‌یر را زندانی کنید! اوباید به ما بگویند که باتوپها چه کار می‌خواست بکند.
- بابت** سه تا ماچ هم برای دستگیری تی‌یر، بشرطیکه زنده باشد.

ج

ساعت ۸ صبح. زن‌نانو دوباره میله‌های جلوی دکانش را می‌گذارد. فیلمپ‌آن‌کنار ایستاده وبا دلخوری به

يك زن عظيم الجثه كه تفنگي بردوش دارد و جلوى توپ
بالاوپائين مى رود نگاه مى كند.)

زن نانوا

حتماً شلوغ مى شه. حالا اگر آنجورى كه ميگن، كمون
درست كنند، غارت ميشود. همه چي تقسيم ميشود. بعد هم
هر كي سهم خودش را خرج عرق ميكنند و دوباره تقسيم
ميكنند.

تو خودت يك آشوبگري، ديگر جلوى تنور من پيدات نشود!
و برادرت يك كشيش جوان! اون هم يك آشوبگر.

فيلپ

اوقت تو مدرسه مذهبيه. چون جوز ديگر نمى توانست
درس بخواند.

زن نانوا

بنابراين اوجاى تحصيل را از برادران خوب «سنت
ژوزف» مى دزدد. خوب بهتان مى آيد! كموناردها!

(با عصبانيت دردكانش ناپديد مى شود. از خانه جنب
دكان ژنويو بيرون مى آيد)

ژنويو

صبح بخير فيلپ. تو دوران جديد درجه حالي؟ (فيلپ
قرمى زند) آخر الان ديگر عصر جديده. دوره زورت تمام شده.
توپها را ديگر از شان گرفتيم.

فيلپ

آره، حالا تو دست شما زنهارست. عصر جديد!!! خدای
من!

(او با سر خوردگي بداخل خانه اى كه كابتها و برادرش
زندگي مى كنند مى رود. ژنويو با نشاط دستگهايش
را بدست مى كند. از كوچه، پاپا با قيافه اى درهم
بالا مى آيد)

ژنویو

صبح بخیر آقا. امروز شما به خیابان گرانو رفتید که ژنرال

لوکنت آنجا زندانیه؟ چی به سرش آمد؟

پاپا

تیرباران شد همشهری.

ژنویو

این کار درستی بود؟ کی کشتش؟

پاپا

کی بایست کشته باشدش؟

ژنویو

بدون محاکمه؟

پاپا

البته که نه. بعد از اعلام دادگاه خلق.

ژنویو

و شما هم آنجا بودید؟

پاپا

هر کی که آنجا بود شرکت داشت. و شما هم سرتان را بخاطر

دشمنان مردم در دنیا رید، این جدیه.

(او با حالتی جدی به خانه کابته می رود. خانم معلم

گیج بدنبالش نگاه می کند.)

(۱۹ مارس ۱۸۷۱. شهرداری. پله‌های ورودی سالن
اجلاس کمیته مرکزی گارد ملی. جلوی دریک سرباز
ملی نشسته، نان و پنیر می‌خورد و جوازهای عبور را
کنترل می‌کند. پاپا، کوکو و مادام کابت در حال انتظار.
نماینده‌ها به جلسه می‌آیند)

نمایندگان

اگر انتخابات جدید را بخواهیم اعلام کنیم بایستی با
شهرداران بیست ناحیه به تفاهم برسیم.
- برعکس! یک گردان باید بفرستیم و آنها را دستگیر
کنیم، آنها شغالند، وگرنه که شهردار نمی‌شدند.
مهم اینست که بشود تعداد آرای کوبنده‌ای جمع شود،
همه پاریس پای صندوقها می‌آید، در صورتی که
شهرداران به ما بپیوندند باید آنها را بپذیریم.
- بخاطر خدا، زور بکار نبرید، پاریس را با ایجاد وحشت
نمی‌توان بدست آورد.
- پاریس کیه؟

(نمایندگان خارج می‌شوند. بجز یکی.)

پاپا

(اورا مخاطب قرار می‌دهد) همشهری کمیته مرکزی،
می‌توانید به همشهری پیرلانگه‌ون بگوئید می‌خواهیم
باهش صحبت کنیم؟ اینکه اینجاست خواهرزنشه. چرا
نمی‌گذارید مردم بیان تو؟

نماینده

سالن خیلی کوچکه. و یادتان نرود همشهری، که دشمن
هم می‌شنود.

پاپا

خیلی مهم‌تر اینست که مردم بتوانند بشنوند. اقلاً در راباز
بگذارند.

(نماینده به داخل می‌رود و در را باز می‌گذارد)

صد

پیشنهاد فوری گردان ۶۷

«با توجه به اینکه خلق پاریس برای دفاع از امام میهن‌از
هیچ‌گونه ایثار و فداکاری خودداری ننموده است، مبلغ
یک میلیون فرانک که از حذف کلیه حقوق و مزایای دولت
خیانتکار صرفه‌جوئی شده است به بیست ناحیه پاریس به
منظور توزیع اختصاص داده می‌شود.»

چند صد

تصویب شد.

مادام کابت

دیگر نه فقط نان سفید پیدا میشود بلکه من هم می‌توانم
آنها بخرم.

پاپا

ولی اگر فوری بطرف ورسای نرویم نان سفیدها هم ته
خواهد کشید، مادام کابت!

صد

بحث در مورد مسئله انتخابات را ادامه می‌دهیم نماینده
وارلن.

صدای وارلن. همشهریهای گاردیست. امروز صبح حدود ساعت ۲ دولت

به كمك چند گردان ارتشی سعی کرد گارد ملی پایتخت را خلع سلاح کند و توپهائی را که مانع تحویل آن به آلمانها شده بودیم، تصاحب کند. دومین کوشش برای اخته کردن پاریس! اولیش این بود که يك ژنرال را بما تحمیل کردند.

صدا

(چهارتا آقا با کلاه‌های سیلندر ازپله‌ها بالا می‌آیند:
شهرداران)

همشهریان! این حمله به‌چه دلیل صورت گرفت؟ برای اینکه فرانسه در حالیکه آخرین اسلحه‌اش را گرفته‌اند به کلیه ادعاهای بیسمارك تسلیم شود و درعین حال تبدیل به تنها جورکش بی‌پناه این ادعاها بشود، تا به این ترتیب کسانی که این جنگ جنایتکارانه را راه انداخته‌اند بتوانند مخارج آنرا به کسانی تحمیل کنند که در این جنگ خون ریخته‌اند! تا به این ترتیب معاملات چاق و چله زمان جنگ را تبدیل به معاملات چاق و چله زمان صلح بکنند. همشهری گاردیست‌ها! کمون تقاضا خواهد کرد که وکلا، سناتورها، ژانرالها، صاحبان صنایع و ملاکان و بخصوص کلیسا که این جنگ را براه انداخته‌اند، حال پنج میلیارد را آنها به آلمانها بپردازند و به این منظور همه اموال آنها مصادره و فروخته شود.

صدای وارلن

(کف زندهای ممتد. شهرداران واردسالن شده‌اند.)

صد۱

کمیته مرکزی به شهرداران پاریس خوش آمد می گوید.
صدای يك شهردار این شهرداری پاریس است. شما آنرا اشغال نظامی
کرده اید. می توانید به ما بگوئید به چه حقی؟

صد۱

بنام مردم آقای شهردار! خودتان را میهمان آنها بدانید
و در این صورت خوش آمدید. (اعتراضات)

صدای همان شهردار شما می دانید که معنی این پاسخ چیست، اینست که
خواهند گفت این آدمها انقلاب می خواهند.

صد۱

«می خواهند» یعنی چه؟ آن هست، دوروبرت را نگاه کن
صدای همان شهردار همشهریان گارد ملی! ما شهرداران پاریس حاضریم به
مجلس تازه انتخاب شده ملی در ورسای اعلام کنیم که
شما يك شورای شهر جدید تحت سرپرستی آنها می خواهید
انتخاب کنید!

صداها

نه نه نه!

يك كمون مستقل!

صدای وارلن

نه تنها انتخاب يك شورای شهر، بلکه آزادیهای واقعی
مربوط به شهر، و برای گارد ملی حق انتخاب فرمانده
و خارج بودن پاریس از حوزه اختیارات ارتش. خلاصه
يك پاریس آزاد.

صدای همان شهردار این که پرچم سرخ است! مواظب خودتان باشید! اگر
این پرچم را بالای شهرداری برافرازید از حوزه های
انتخاباتی شما مثل طاعون دوری خواهند جست و پاریس
در صندوقهای انتخاباتی شما تف خواهد انداخت.

صد۱

کمیته این ریسک را می کند. کمیته به این مسئله اعتماد
خواهد کرد که مردم نه فقط دست برای کار کردن دارند

بلکه چشم برای دیدن هم دارند (کفزدن).

صدای همان شهردار آنها خیلی چیزها خواهند دید. من یکی به هر حال هیچ تمایلی ندارم که روی يك لیست انتخاباتی همراه با قاتلها باشم. (همهمه) کمیته در برابر قتل ژانرالهاتوماس ولو کنت اقدامی نکرده است.

این به ما ربطی نداشت.

صداها

- من به اصطلاح قتل بجای اعدام به حق قاتلین توسط مردم، اعتراض می کنم.

- مواظب باشید، مردم را کم ارزش نشمارید، تا آنها نیز به شما احترام بگذارند.

- تهدید نکنید! عامه مردم و طبقه متوسط در روز چهارم سپتامبر در جمهوری دست اتحاد بهم دادند.

- صحیح است و این اتحاد باید ادامه داشته باشد، همه باید در انتخابات شرکت داشته باشند، همه! دستهای خود را پاکیزه نگه داریم! پیش از اینکه ما تأیید پاریس را داشته باشیم دولت ورسای به عنوان قدرت حکومتی شناخته خواهد شد.

- گیریم اینطور باشد؟ گارد ملی عبارت است از ملت مسلح در مقابل قدرت حکومتی.

(شهرداران در آستانه در ظاهر می شوند)

(باعصبانیت به سالن بر می گردد) بارضایت خاطر می بینیم که در میان خود شما اختلاف وجود دارد!

يك شهردار

(در سالن، در میان همهمه) ما سرمایه داران را برای شروع

صداها

دوره تولید لازم داریم.

- بسیار خوب، پس خلق، جداشوید تا طبقه متوسط را خوشحال نگه دارید! خلق هم به ما پشت خواهد کرد. خواهیم دید که با بورژوازی نمیتوان انقلاب کرد. همینطور است.

پاپا

شهردار

بهترین آرزوهایمان را برای شما به جا می‌گذاریم. امیدوارم که وظیفه‌تان را بتوانید انجام دهید ولی برای ما خیلی سنگین است. (می‌رود)

بورژوازی سالن را ترك می‌کند، خوبست....

صدا

(دنبال شهردارها فریاد می‌زند) گوساله‌ها!

پاپا

(ازتوی سالن لانگهون وژنویو بیرون می‌آیند و در را

پشت سر خود می‌بندند.)

شما باید بلافاصله يك پیشنهاد ارائه دهید: باید همه آدمهایی را که از ژنرالهای خائن دفاع می‌کنند نابود کرد. مثل سگ بکشیدشان! همه آنها را! بدون دادگاه، و گرنه از دست رفته‌اید!

پاپا به پی‌یر

تو با اعدامها چکار داری؟ آرام باش.

لانگهون

من؟ هیچ چی. منظور تان چیه؟ کمیته تعلل میکند.

پاپا

بهترینیست گوش بدهید؟ (دوباره در را باز می‌کنند).

لانگهون

همشهریان گاردیست! حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت کشور را فقط کسانی دارند که از آن دفاع می‌کنند. یعنی پرولتاریا. یعنی دویست هزار جنگجوی پاریسی. ورقه رأیشان هم فشنگ است (همهمه)

صدای ریگو

می‌خواهید حتی انتخابات را هم خفه کنید؟ این هرج و مرج است.

- فراموش نکنید این جنگ داخلی است! و با توپخانه آلمانی از بوآ دوونسن تا بوآن دویولونی!^۱
- اتحاد!

- انتخابات تصویب شده است!

ما وحدت نداریم - این بد است.

ژنویو

(تبسم می‌کند) نه، این حرکت است. به شرطی که جهت درست باشد. ولی شما چرا اینجا آمده‌اید؟

لانگهون

در ۱۰۱ صحبت می‌شود که دروازه‌ها بسته نشده‌اند. آنها پلیس خودشان، وسایل خودشان و توپخانه خودشان را به ورسای برده‌اند. در طول شب. و آنجا تی‌یر نشسته. می‌خواهیم به شما بگوئیم که به محض اینکه علامت دادید به طرف ورسای پیش خواهیم رفت، لانگهون!

پاپا

(به سرعت) ولی آنهم آنوقت جنگ داخلی خواهد بود. فقط ۲۰ هزار مرد در جلوی شهرداری اردو زده‌اند. نانها راسر نیزه گذاشته‌اند. پنجاه توپ دور ساختمان آورده‌اند. فقط کافیست از پنجره به بیرون فریاد بزنید «بسوی ورسای» و همه چیز برای همیشه تمام خواهد شد.

ژنویو

(به آرامی) شاید. ولی ما موافقت فرانسه را لازم داریم نیست؟

کوکو

لانگهون

خب، انتخاب کنید. یا انتخاب نکنید. باز هم خوبه! ولی دشمن را تا وقتی که می‌توانید نابود کنید، همین حالا!

پاپا

(با تردید) کمون‌راهم بامشکلات می‌توان برپا کرد. ولی وقتی که آنرا داشته باشیم تی‌یر و دار و دسته، درچشم همهٔ فرانسه يك مشت ورشکسته خواهند بود. اما پاپا، نورا درك می‌کنم. خوبست که شما به‌ما فشارمی‌آورید. فقط راحت‌مان نگذارید. شما همیشه از ما جلو‌ترید. (به سرعت بداخل سالن برمی‌گردد)

کوکوبیا رضایت بدهیم. بالاخره آنها می‌دانند.

پاپا

(برمی‌گردند که بروند و در اینجا آخرین نطق را می‌شنوند)

همشهریان گارديست! درمیان شکست‌ها و خیانت‌های طبقات حاکم درحالی که درمیدانهای جنگ بورژوازی آلمانی و بورژوازی خودی پرولتاریای پاریس تحلیل رفته و بوسیلهٔ گرسنگی که ژنرال‌های آلمانی و دلالان پاریسی براو تحمیل کرده‌اند تضعیف شده است، دراین ساعات صبح قیام کرده است تا از بقایای محله‌های خرد شدهٔ خود دفاع کند و سرنوشت خود را دردست خویش بگیرد. درواقع این سرنوشت فرانسه است. دولت باصطلاح دفاع ملی که بعد از شکست نظامی از بورژوازی تشکیل شده است بعنوان دولت خیانت ملی افشاء شده. همان کسانی که امپراطور را برای ماجراجوئی‌های خود آورده بودند وقتی که شکار را به آنها نداد او را رها کردند، حالا آقای فن بیسمارک را آورده‌اند که اموالشان را دربرابر کسانی که خالق آن بودند یعنی پرولتاریا حفظ‌کنند. ولی

صدای وارلن

پایتخت فرانسه قیام علیه این دار و دسته ماجراجو را
قانونی اعلام می کند و با گامهای مطمئن و سلاح دردست
بسوی انتخابات کمون آزاد و مستقل خودپیش می رود
و از کمونهای آزاد فرانسه می خواهد که به او پیوندند.
(کفزدنهای شدید و فریادهای زنده باد کمون)

ژنویو

پاپا

این یکی از بزرگترین روزهای تاریخ فرانسه است.
قسمتی از بزرگی آن در اینست که هیچکس نمی تواند
بگوید نمایندگان ملت خواهان جنک داخلی بودند.
دوران جدیدی خواهد بود و خونریزی هم نخواهد شد.

ژنویو

قطعنامه

- ۱

نظربه اینکه ما ضعیفیم
قانون هایتان را ساختید که مارا برده می سازد.
این قانونها در آینده اعتبار ندارند.
نظربه اینکه مادیگر نمی خواهیم برده باشیم
نظربه اینکه مارا، از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۲

نظربه اینکه ما گرسنه خواهیم ماند
اگر باز هم تحمل کنیم که غارتمان کنید
می خواهیم مشخص کنیم که فقط شیشه های پنجره

مارا از نان خوبی جدا می کنند که نداریم
نظر به اینکه مارا از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۳

نظر به اینکه خانه هائی وجود دارند
حال آنکه مارا بی سرپناه می گذارید
تصمیم گرفته ایم هم اکنون در آنها ساکن شویم
زیرا دیگر از زاغه هایمان خوشمان نمی آید
نظر به اینکه مارا از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۴

نظر به اینکه ذغال بسیار زیاد موجود است
در حالی که بدون ذغال از سرما می لرزیم
تصمیم گرفته ایم که آن را هم اکنون تصاحب کنیم
نظر به اینکه پس از آن گرممان خواهد شد
نظر به اینکه مارا از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ

- ۵

نظر به اینکه شما موفق نخواهید شد
که برای ما دستمزد خوبی تعیین کنید
از اکنون کارخانجات را خود بعهده می گیریم.

نظر به اینکه بدون شما برای زندگی ما کافی خواهد بود.
نظر به اینکه ما را از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس
از زندگی بد بیشتر برترسیم تا از مرگ

- ۶ -

نظر به اینکه ما به دولت
هر چه که قول بدهد اعتماد نمی کنیم
تصمیم گرفته ایم تحت رهبری خودمان
از این پس زندگی خوبی برای خود بنا کنیم
نظر به اینکه: شما به توپها گوش می دهید
- زبان دیگری سرتان نمی شود!
مجبوریم دیگر! بله، ارزشش را دارد:
لوله های توپ را به طرف شما برگردانیم.

۵

(۱۹ مارس ۱۸۷۱. گاردونورد.^۱
همه جا اعلانات که به انتخابات کمون دعوت می‌کند.
هجوم جمعیت خانواده‌های بورژوا، راهبه‌ها و
کارمندانی که به ورسای فرار می‌کنند)

روزنامه فروش بیانیه مطبوعات: انتخابات کمون غیر قانونی است!
این روزنامه‌ها از شما می‌خواهند در انتخابات شرکت
نکنید.

(اسامی سی روزنامه بورژوازی را می‌خواند.م)
(آقای مأمور اخذ مالیات در بین خانواده خود، يك
روزنامه می‌خرد)

مأمور مالیات این یعنی چه که «کمیته هیچ چی نیست؟» آن نماینده
۲۵ گردانه. این آدم‌ها همه کار می‌توانند بکنند. آلفونس،
قوز نکن! «بورده» که رفته بود نقشه بخره کجاست؟
بالاخره من در لحظه خطر يك وکیل دارم یانه؟
زنش (به آلفونس) آلفونس! تو نباید قوز کنی. کریستف، اگر

۱- اسم یکی از ایستگاه‌های راه آهن پاریس.

بورده نیاید توهم باید اینجا بمانی. بدون پول هم در ورسای به آن گرانی هیچ کاری نمیتوانیم بکنیم. باید همه جا پرباشه.

مامور مالیات «توهم باید اینجا بمانی!» خیلی تیپیکه! ممکنه بنده را بگذارند پای دیوار، اگر فقط پول...

زنش احساساتی نشو! تو باید منتظر بورده بشی. آلفونس شانهات را تکان نده!

(بدون شوهرش خارج می شوند. شوهر منتظر می ماند.
فیلیپ وژان می آیند. چند سرباز ارتشی يك صندوق آهنی را می کشند و يك کارمند به آنها دستوری دهد)

کارمند توی واگون باری نه، آقایان! اینجا دفاتر و صندوقهای شهرداریهاست.

فیلیپ تقصیر مادر تو است که من باید برگردم به پادگان. چطور می توانست میکرسکپ فرانسوارا ببرد به بانک درحالی که اوداشت می جنگید؟ حالا همه جیره من باید بره پاش. تازه، هنوز هم جیره اموا نگر فتم. ممکنست مرابیرن دادگاه نظامی، بخاطر جریان توپ که شما هم مقصر بودید!

وژان (باحواس پرتی) ما باید اجاره را می پرداختیم فیلیپ. اگر ۲۰٪ فرانک باخودت بیاری آن چیزها را دوباره از بانک می گیریم. مهم اینست که فرانسوا از جریان چیزی نفهمد.

فیلیپ این تحصیل هم همه چیز را می بلعد، و حالا هم اگر او در جریان کمون شما قاطی بشود، برادر از مدرسه میندازنش بیرون! کشیش و کمون؟! و اینکه عقاید شما چقدر غلطه

اینجا معلوم میشود. فرانسوا میکرسکپش را می‌خواهد، نیست؟ و چرا؟ چونکه مال خودش. بنابراین آدمیزاد مال شخص خودش را می‌خواهد. همین

ژان

فیلیپ، کله تو مثل تنور نانوانیه. همه چی توش قاطیه.

فیلیپ

خیر! تویک تنور نانوائی همه چی قاطی نیست!

ژان

گوش کن، میکرسکپ وسیله کارشه. باین دلیل می‌خواهدش. ماشینهای تراش توکارگاه لکوموتیوسازی هم وسایل کارماست، به همین دلیل هم ما می‌خواهیمش. حالینه؟

فیلیپ

کجا می‌خواهی بری؟

ژان

(ساکی را که برایش حمل می‌کرد، روی شانه اومی اندازد)
نمی‌بینی که دارند صندوقهارا درمی‌برند؟ آهای! شما! (خطاب به سربازان حامل صندوق) اینجا چیزی بخارج برده نمیشود این بیت‌الماله. (سربازان به راه‌خود ادامه می‌دهند. بعد از آنکه یکیشان به‌اولگد می‌اندازد):
آشغالا! هیچ‌کی اینجا نیست جلوشان را بگیرد.

(باعجله بیرون می‌دود. فیلیپ سرش را تکان می‌دهد و خارج می‌شود. يك خانم اشرافی باخواهرزاده و مستخدمها که جعبه‌های کلاه و امثال آنرا حمل می‌کنند، وارد می‌شود.)

خواهرزاده

کی فکر می‌کرد عمه‌ماری، که اولین قطارهایی که دوباره از پاریس خارج میشن شاهد يك چنین درامی باشند؟ تمام پاریس درحال فرار!

خانم اشرافی

نه برای مدتی طولانی. مواظب باشید، فیلیپ، که جعبه‌ها

شکسته نشوند. آن کلاه از مزون پرنوست!

باید «کالسکه» را می آوریم.

خواهرزاده

خانم اشرافی

تا اسبها مان را باز کنند که بخورند؟ مزخرف نگو. آه،
دوپلوك، چقدر لطف دارید! در این روزهاست که دوستان
آدم معلوم میشوند.

دوپلوك

نمی توانستم بگذارم بی آنکه باشما دست بدهم تشریف
ببرید، مادام لادوشس.

خواهرزاده

دوپلوك

واقعاً باید اینجا بمانید؟ خطرناك نیست؟
شاید. بانك فرانسه ارزش این ريسك را دارد. (روبه دوشس)
اجازه می فرمائید که از سرکار خواهش کنم یاد داشت
داخل این دسته گل را به «او» بدهید؟ (به دوشس يك دسته
گل می دهد)

بانوی اشرافی

این کار شما فراموش نمیشود. تمام این کم دی ۸ روز
طول خواهد کشید. بامید دیدار هانری (با خواهرزاده
خارج می شود)
بامید دیدار خانمها.

دوپلوك

(روزنامه فروش حالا روزنامه های تك تك می فروشد.
روبرو، يك فروشنده دوره گرد اجناس خود را عرضه
می کند)

روزنامه فروش

«بیانات مهم» در فیگارو. «جنایت در مورد ژانر الهها،
لوکنت وتوماس»، «اشغال غیر قانونی شهرداری». «آیا
کمیته مرکزی با آلمانها هم دست است؟» «غارت در خیابان
گراس». «حکومت او باش».

فروشنده دوره گرد (در بین فریادهای روزنامه فروش) آی بند شلواری!

شانه‌های جیبی لیونی! دگمه! صابون و اسباب توال. مفته. ساز دهنی! کمر بند، کار «تری پولتان».

(سربازها ژان را که لباسش پاره شده می‌آورند. يك گروهان گارد ملی باچند گاردیست جلوی آنها را می‌گیرند)

گروهان سربازان صبر کنید! با او چکار دارید؟ دستگیر شد چون میخواست از لکوموتیو بره بالا! يك خرابکار، سرکار.

ژان دارند صندوقه‌ها را می‌برند. باید جلوی‌شان را گرفت. همه‌اشان باید زندانی شوند.

گروهان خون‌سرد باش رفیق. هیچ دستوری نداریم که جلوی آنها را بگیریم. ولش کنید.

دوپلوك دوستان عزیز من! من مارکی دوپلوك از بانك فرانسه هستم. شما خودتان می‌گوئید که قوه اجرائی هیچ دستوری نداده است. تا آنجا که من شنیده‌ام هنوز جنگ داخلی داریم، ولیکن اگر اینطور است این شخص مرتکب جرمی شد، و باید بازداشت شود.

ژان عجب! و کجا باید مرا ببرند؟ اینرا بمن بگو. (سکوت)
گروهان آخ، پس شما می‌خواهید اینرا ببرید توی قطار؟ فوراً ولش کنید (به افراد خود) کمک بیاورید.

(چندتایی دوند. ژان را می‌شود. سربازان خودشان را کنار می‌کشند. دوپلوك خارج می‌شود)

سربازان ما فقط وظیفه‌امانرا انجام می‌دهیم همقطار!

شانس داشتی.

و شما می‌گذارید اینها بروند؟ این اعلان را می‌بینید؟
میخواهم يك چیزی به شما بگویم: من رأی دادم ولی نه
به کمون شما. آن از بین رفتنیست.

(تلو تلو خوران خارج می‌شود.)

(۲۶ مارس ۱۸۷۱. جلوی يك كافه كوچك در مونمارتر. مادام كابت و خانواده كوچكش - ژان، بابت، فرانسوا، ژنویو - خود را در این كافه كوچك كه قبلاً بسته بود جا بجا می كنند. آنها كره ها را بر می دارند. قفل و بست را باز می كنند. پرده ها را باز می كنند. صندلی ها را بیرون می گذارند. فانوس های كاغذی را می آویزند. پیش خدمت صحنه اول در اونیفورم گارد ملی و سرباز سوار زخمی آلمانی در لباس شخصی به آنها كمك می كنند. از میدان نزديك صدای موزيك می آید. ژنویواز كافه با بطریهای شراب بیرون می آید. بدنبالش یکی از بچه ها بالباس های روزيكشنبه.)

(با صندلیهای حصیری می آید) این كمونه، این علمه، هزاره جدید. پاریس آنرا انتخاب کرده است.

صاحب كافه آنرا انتخاب نكرده، در نتیجه پیش خدمت صاحب كافه شده، در كافه اورا حث باشید.

حتی آقایان روحانی جوان هم شفق سرخ را خوش آمد میگویند. (بطریهای شراب را جلوی مادام كابت می گذارد) و خانم معلم ها هم شراب بازار سیاه را به بیوه ها تعارف

فرانسوا

پیش خدمت

ژنویو

فرانسوا

می کنند چونکه اینهم موعظه کوهستان^۱ در مواد قانونست که با «از آنجا که...» شروع میشود و با کار و عمل، تمام. (آلمانی را در آغوش می کشد که خندان پنجره را باز کرده است) تورابغل می کنم. سواره نظام! برادر جدیدم! ای فراری از لشگریان راهزن بیسمارک که متعلق به این عصر نیست. (که از آغاز روی یک صندلی وسط خیابان نشسته است) و مال الاجاره ها را هم بخشیدند. (صدای زنده) ژان! بابت! «از آنجا که این جنگ ناروا که دامنگیر مام میهن شده بود فقط کار اقلیت بوده و اینکه برحق نیست. حق نیست، که همه سنگینی آنرا به دوش اکثریت گذاشت که عبارت از همان اکثریت عظیم پابرنه ها باشد» من همش را حفظ کردم. مثل لاوازیه.

مادام کابت

فرانسوا

(از پنجره بالائی کافه به بیرون نگاه می کند) تحمل کنید! و کار گشائی ها همه گروئی های فقرا را مجاناً پس میدهند، از آنجا که زندگی ارزش اینرا باید داشته باشد که آدم زنده باشد.

ژان

فرانسوا

فرانسوا، تو همه را میدانستی؟ من یک دزددم. همه چیز گرانست. امروز که از تو اجاره خانه را می خواستم، کمی هم بی ادبانه، برای این بود که می خواستم. این چیزها را از گرو در بیمارم. آخر تو لازمشان داری. ژان! (رو به بچه) بشین بشین و یکتور. قبل از اینکه شراب را بچشی چیزی بخور ژان!

مادام کابت

بچه سیخکی می نشیند، ژان دلخور به بیرون نگاه می کند)

۱ - موعظه کوهستانی: اشاره به وعظ معروف حضرت عیسی در کبود.

بابت

من می‌خواهم بابابت صحبت کنم، هنوز حاضر نیستید؟
(از کنار ژان سرش را از پنجره در می‌آورد، کمی برافروخته)
مامان؟

مادام کابت

پیشخدمت

يك گیلایس بردار پی‌یر.
شراب مهمان صاحب کافه هستید. صاحب کافه هم در
ورسای است. بفرمائید آقایان.

لانگه‌ون

شش‌هزار مریض را بجا گذاشتند. هیچکس نیست چراغهای
خیابانها را روشن کند. همه اینها یعنی کار (ژان و بابت يك
پرچم سرخ از پنجره بیرون می‌آویزند)

پاپا

ها! يك گیلایس به سلامتی زیبائی! دوست داشتنی و
خوفناك! گریزان و وحشتناك! مهربان، آنكه با طوفان
ظاهر می‌شود.

مادام کابت

نان هم بخورید. پیروپاپا، بچه‌ها کجا هستند؟ وقتی
پارچه را بردم آنطرف، زن نانوای روبروئی این نانها
را برای ما آورد، آره وقتی که آن پارچه را با آن
رنگ مخصوص آوردیم، زن نانوا، همان بنقه، بزوربما
نان داد.

ژنویو

بنشینید، می‌خواهم برای شما يك ترانه قدیمی بخوانم
(می‌خواند)

مارگو صبح رفت به بازار
طبلها گوشو می‌دن آزار
خرید گوشت و سبزی
دید قصابه ترسیده!
رنگ از رخس پریده!

«گوشت می شه ۲۰ فرانك»

دادا دام دارا رام دادا دام

« - هان؟ »

« خب باشه مادام، پنج فرانك »

« - هوم! »

مارگو. صبح رفت پیش صابخونه

صدای طبل اومد

عقب گرد به سربازخونه!

«اجازه می دین، چقدر مقروضم؟»

ازصورت یارو، پرید هرچه خونه!

رنگش پریده، مثل مجنونه.

- «اجاره خونه، بیست فرانك می شه»

دادا دام دارا دام دادا دام

« - هان؟ »

« خب باشه مادام، بدین ده فرانك »

« - هوم! »

(همه باهم می خوانند)

- هوم، هوم، هوم!

(ازمیدان يك گروه از مردان و زنان بانشان گارد ملی

روی کلاه هایشان می آیند.)

خانمها، آقایان! همه بیائید در میدان و ندوم، آقای کوربه

نقاش معروف، سخنرانی می کند: در باره ضرورت

سرنگون کردن ستون و اندوم ناپلئون که آنرا از فلز ۱۲۰۰

یکی از مردان

توپ اروپائی به غنیمت برده شده ریخته‌اند. يك يادبود جنگ، تأیید نظامی گری و وحشی گری.

پاپا خیلی ممنون. ما طرح را تأیید می کنیم و می آئیم برای اجرا.

يك زن پس بیائید بریم سوپ بخوریم در کار تیه لاتن مجانی می دهند.

(يك مرد شیهه می کشد)

همان مرد بیاد پنج اسب، خانم ها و آقایان!

فرانسوا می خواهید بریم؟

پاپا من همینجا راحتم.

فرانسوا سوپ!

مادام کابت می خوا هید برید؟ ژان و بابت کجان؟ آها! پیدا شان شد.

پاپا آقای فرانسوا! ملاحظه می شود که شما استعداد کشیش

شدن دارید!

ژنویو خیلی ممنون. ماهنوز کمی می نشینیم.

(گروه به راه خود ادامه می دهد)

يكی از مردان باشد! هر طور میلقانست. کمون از شما دعوت کرد،

شمارد کردید. اوه لالا!

پاپا این یعنی آزادی! (ژان و بابت در پائین ظاهر می شوند)

مادام کابت شما خیلی آن بالا ماندید. من از شما راضی نیستم.

ژان مامان، چرا يك کاری می کنی که ژنویو سرخ بشه؟

مادام کابت بشما گفتم. آدم باید طبق اوضاع رفتار کند.

پاپا ولی آنها خیلی خوبند مادام، بهترین اند. پاریس تصمیم

گرفته که هر کس طبق میل خودش زندگی کند. به همین دلیل که مسیو فریتز تصمیم گرفته پیش ما بماند. دیگر تفاوت طبقاتی بین همشهریها نیست. دیگر مرزی بین خلقها نیست.

ژان

بابت، جواب مامان را بده. از خودت دفاع کن. مادام، پسر شما، هیچ خوشش نمی آید که رعایت ادب را نکند و عجله کند! (می خواند)

بابت

(Per) پر ژوزف، بالا سرش سقف نداره
عیالش هم رونشیمنش پوشش نداره!
ولی برایش یه چیزی توقابلمه می پزه
توی مزرعه، تویه قابلمه دزدی شده
پر ژوزف سرش رو قبل از غذاشونه زده
«آهای ضعیفه، عجله نکن،

سنگ تموم بزار

يك كم چربش كن

وايسا، پياز، براي سالاد»

پر ژوزف در سال پترییر Salpetriere

واسه کشیش، وقت نداره

مثل اینکه از جیب خودش باشه

غذای حسابی سفارش میده

«پیشخدمت، یه چیز حسابی درست کن

برای یه بیچاره، عیبی نداره.

بچه ها عجله نکنین، سنگ تموم بذارین.

واسه منم پياز سالاد فراموش نشه».

پاپا

پس آدم برای چی زندگی می‌کند؟ از قراری که خواهرم می‌گوید، کشیش سنت هلو آژ جواب این سؤال را اینطور داده: برای تکامل خود آدم. خب، برای این کار آدم چه لازم دارد؟ برای این کار، برای صبحانه‌اش بلدرچین لازم دارد! (روبه بچه) پسر، آدم برای همین «اضافه بر سازمانش» زندگی می‌کند. بایست باشد. حتی اگر آدم برایش تسوپ لازم داشته باشد. آخر آدم برای چی کار می‌کند؟ برای اینکه برای خودش يك کاری بکند. سلامتی! این مرد جوان کیه؟

مادام کابت

ویکتور، برويك چنگال بیار (بچه توی کافه می‌رود) پدرش در گردان ۹۳ بود، شهید شد. در دفاع از توپها. هجدهم مارس. پسر حالا گوشت فروشی می‌کند. خرگوش. خفه شو، زن! من گاهی ازش چیزی می‌خرم، چونکه او... (بچه با يك چنگال برمی‌گردد)

پاپا

(برمی‌خیزد، لیوان شرابش را بلند می‌کند) سلامتی خودت! (بچه هم به سلامتی پاپا می‌نوشد. موزيك از نزدیک ژان باژنویو شروع به رقص می‌کند. بابت با فرانسوا، پیشخدمت با مادام کابت)

پاپا

همه چی می‌زانست، ها؟

لانگه‌ون

توراضی هستی؟

پاپا

(بعد از کمی مکث) این همان چیز است که شهر می‌خواست و اصلاً به خاطر آن بنا شده. چیزی که زیر شلاق یادش رفته بود و چیزی که مادو باره به یادش آوردیم. چیزی کمه؟ فقط يك چیز. گاهی فکر می‌کنم بهتر بود روز ۱۸ مارس

لانگه‌ون

ضربه رامی زدیم. ما سؤال کردیم: انتخابات یا پیشروی
به سوی ورسای؟ جواب این بود که: هر دو کار.

خب، بعد؟

پاپا

تی بر درو ورسای هست و قشون جمع می کند.

لانگهون

به! گورباباش! پاریس همه چیز را تمام کرده، کلک این
پیروپاتالای نیم مرده را مثل آب خوردن می کنیم. قشون!
با آنها هم مثل روز ۱۸ مارس راجع به توپها به تفاهم

پاپا

می رسیم.

امیدوارم. آنها دهقانند.

لانگهون

به سلامتی پاریس مسیو! (رقص کنندگان برمی گردند)

پاپا

به سلامتی آزادی ژان کابت! آزادی کامل.

بابت

به سلامتی آزادی!

پاپا

من به سلامتی آزادی نسبی می نوشم.

لانگهون

در عشق!

بابت

چرا نسبی آقای لانگهون؟

ژنویو

چون به آزادی کامل هدایت می کند.

لانگهون

به آزادی کامل و فوری، يك خیاله؟

ژنویو

در سیاست!

لانگهون

فرانسوا، تو می توانی برقصی. بعنوان چچی می رقصی؟

بابت

بعنوان فیزیکدان یا کشیش؟ بعنوان کشیش کوچولو؟

من کشیش نخواهم شد. عصر جدید فرارسیده خانم گریکو.

فرانسوا

من درس فیزیکم را بخرج پاریس خواهم خواند.

زننده باد تقسیم! ماهم چیز داریم. تقسیم می کنیم.

بابت

بابت!

ژنویو

بابت

حالا حالیت می‌کنم چطوری باژان تنگ بغل هم برقصید!

(به ژنویو حمله می‌کند)

ژنویو

من از خودم دفاع نمی‌کنم بابت!

پس اینویگیر، اینم بگیر، اینم بگیر....

بابت

(هر دو روی زمین می‌غلطند. ژنویو شروع به دفاع کردن از خود می‌کند)

بابت

ها، از خودت دفاع نمی‌کنی؟ می‌خواهی چشم مرا در بیاری!
بوزینه.

(ژان باخنده فرانسوا را نگاه می‌دارد. پاپا و پیشخدمت آن‌دورا از هم جدا می‌کنند)

مادام کابت

طوری رفتار می‌کنید انگار ده تا کمد لباس دارید!
اوه لا لا! من مخالف بودم که شما دوتا برید بالا پرچم
را بزنید. این يك جنگجوست، این.....
يك زن کمونارد حسود نیست.

فرانسوا

از چوب خشکه، ها؟

بابت

نه، چیزی را که دارد، محکم نگه می‌دارد. خوشحالم که
این دور و برها سرنیزه نبود بابت. سلام فیلیپ. (فیلیپ
وارد می‌شود)

فیلیپ

دوباره آمدم. کنجکاو بودم که شما را دوباره زنده
می‌بینم یانه؟ طبق روزنامه های ورسای همه شما یا
زندانی شده‌اید یا کشته. هر کس موقع خواب نگوید «زنده
باد کمون» زن خودش لویش می‌دهد و در زیر زمین های

کموناردها شکنجه می شود تا همه چیز را بگوید. این را همه می دانند، این حکومت وحشت کمون است!

(همه می خندند)

دوستان، این اولین شبی در تاریخ است که در این پاریس قتل، دزدی، کلاهبرداری، و تجاوز صورت نمیگیرد، برای اولین بار خیابانهایش امن است. به پلیس احتیاج ندارد، چونکه بانکدارها و دزدهای کوچک، مأموران مالیات و کارخانه دارها، وزرا، خانومها و کشیشها به ورسای مهاجرت کرده اند. شهر قابل سکونت شده.

پاپا

به سلامتی شما پاپا!

فرانسوا

اینراهم در روزنامه ها خواندم. مجالس عیش و عشرت های کمون، دیکتاتورهای توی شهرداری هر کدام هفت تا مترس دارند. این به تصویب قانونی هم رسیده!

فیلیپ

اوه، ژان فقط دوتا داره!

بابت

و تو چرا فرار کردی؟

فرانسوا

مفت پادوئی نمی کنم. مسیو تییر ورشکست شده، تمام شد. خلاص. دیگر هیچ مواعبی را پرداخت نمیکنند. ارتشی ها تفنگهایشان را در ورسای به ۵ فرانک می فروشند.

فیلیپ

من مواجبم را می گیرم، من!

پاپا

تو خودت به خودت میدهی، این فرقش.

لانگهون

اینهم از زندانم کاریهای کمون است. همه جا صحبت این است. یک روز هم رفته ام، در آرل، پیش پدر مادرم، بهت سلام رساندند فرانسوا، به آنها گفتم که تو کموناردهای،

فیلیپ

يك ابليس كه مى خواهد همه چيز را تقسيم كند.
من مى ميرم براى پاى يك گاو، بخصوص از قسمت سم!
ولى تو چطور از خط سربازها رد شدى؟
هيچكس جلوى مرانگرفت.

پاپا
لانگه ون
فيليب
لانگه ون
پاپا

اين خوب نيست. اين سهل انگارى كمون است.
پى بر، تو واقعاً خيلى روى اين پيروپاتالها حساب مى كنى،
اين مسيوتى بر و آقاى فن بيسمارك. خوش آمدى فيليب.
تمام شدند، هان؟ يك روزنامه بده، پى بر.

(لانگه ون يك روزنامه به او مى دهد. او يك كلاه بچه گانه از آن
درست مى كند و روى سرش مى گذارد) ژان، تو هم تى پرى.
عينك فرانسوا را بردار. مى خواهيم به پى بر نشان بديم كه
اين هف هفوها وقتى كه مادر پاریس جشن هاى كوچك
خودمانرا مى گيريم، به هم چى ميگویند (پاپا و ژان ژست
قيافه هاى تاريخى را به خود مى گيرند)

تى بر عزيزم، همين حالا يك امپراطور درست كردم، يك
احمق، راستى، شما هم يكي مى خواهيد؟
آقاى فن بيسمارك، من يكي داشتم.

پاپا
ژان
پاپا

اگر يكي داشته ايد، مى فهمم كه چرا ديگر نمى خواهيد.
همه اينها خيلى خوب، ولى اگر حرف گوش نكنيد،
امپراتوران را پس مى گيريد. واين فقط يك تهديد نيست
بلكه اجرايش هم خواهم كرد. ضمناً، يك پادشاه مى خواهيد؟
آقاى فن بيسمارك، فقط يك تعدادى از آنها مى خواهند،
تعداد كمى.

ژان

ولى اگر حرف گوش نكنيد، يكي گيرتان مى آيد. راستى،

پاپا

این آدمهای شما چه می خواهند، منظورم، این... را
اسمش چیه، اینکه مالیات می دهد. ... آها، یادم آمد...
«مردم».... چه می خواهند؟

ژان

پاپا

(با خجالت خودش را نگاه می کند) مرا!
خوب، اینکه عالیه. جناب عالی برای من همانقدر دوست-
داشتنی هستید که يك امپراطور یا پادشاه. بنابراین او را
نمی خواهند. عجیب است. شما هم که حرف گوش می دهید.
شما که خیلی بهتر از آن... اسمش چیه... اینجا که
هستیم... یعنی الان.... آها... فرانسه را به ما تحویل
می دهید.

ژان

پاپا

ژان

پاپا

از طرف کی، مسیو تی بر؟
از طرف فرانسه، من همین الان انتخاب شدم.
(به قهقهه می خندد) ما هم همینطور. امپراطور و من هم
انتخاب شده ایم.

ژان

(او هم می خندد) شوخی به کنار، آقای فن بیسمارک، من
کمی احساس نا امنی می کنم، خلاصه من مطمئن نیستم
که آیا دستگیر می شوم یا نه؟

پاپا

می دانیم، من از شما حمایت می کنم. من ۵۰۰۰ توپ
دارم.

ژان

بنابراین، دیگر فقط يك آرزو دارم، آقای فن بیسمارک،
آیا به من اجازه می فرمائید، اجازه می فرمائید چکمه
جناب عالی را ببوسم؟ (خود را روی چکمه پاپا می اندازد و)

- آنها می بوسد) عجب چکمه‌ای! چقدر خوشمزه است!
- فقط، لطفاً آنها نخورید!
- پاپا
- به من قول میدی اوتو Otto که آنها را با این، با این
- ژان
- چکمه‌ها له و لورده کنی؟
- آخ، کمون‌را؟
- پاپا
- آن کلمه را به زبان نیار، به زبان نیار! میدانی، پیش
- ژان
- ما آن مثل لیب کنشت و ببل شماست!
- (سربازسوار آلمانی برمی‌خیزد و گیلانش را بلند می‌کند)
- پناه بر خدا! این اسم‌ها را بر زبان نیار!
- پاپا
- چرا اینطور می‌ترسی اوتو؟ اگر اینطور وحشت زده میشوی،
- ژان
- چطور میتوانی به من که ک کنی؟ اینطوری که من هم ترس
- برم میدارد!
- (هر دو کلاه کاغذی و عینک را برمی‌دارند و یکدیگر را در آغوش می‌کشند)
- ژان، خیلی خوب بود. فکر می‌کنم پرچم خوب سر جایش
- بابت
- نیست - مامیریم بالا.
- (او را در آغوش می‌گیرد)
- ولی حالا دیگر برایتان روزنامه می‌خوانم (زیر یک فانوس
- فرانسوا
- کاغذی، روزنامه‌ای را با صدای بلند می‌خواند) اکنون شبی
- است که اوشرابش را می‌نوشد. شرابی را که مدیون هیچ
- کس نیست و فردا صبح پاریس، مانند یکی کارگر

۱ - Karl Liebkecht و August Bebel

از رهبران جنبش کارگری و انقلابی آلمان.م.

سالخورده بر خواهد خاست و دست بسوی وسایل کار خود
که آنرا دوست دارد خواهد برد.

(لیوانش را بلند میکند) ببل، لیب کنشت!

کمون!

کمون.

ببل، لیب کنشت!

تحصیل

بچه ها!

آلمانی

پیشخدمت

آلمانی

پیشخدمت

فرانسوا

ژنوبو



(شهرداری. پرچم‌های سرخ. در سالن اجتماعات طی جلسه، تابلوهائی با این نوشته‌ها روی دیوار کوبیده می‌شوند: ۱- حق زندگی ۲- آزادی فردی. ۳- آزادی وجدان و مذهب ۴- حق اجتماعات و تشکل ۵- آزادی کلمه، مطبوعات و تظاهرات فکری از هر نوع ۶- آزادی انتخابات ۲۶ مارس ۱۸۷۱ - افتتاح جلسه کمون)

به سلی «Beslay» به ما انتقاد می‌کنند که می‌بایستی به انتخاب يك شورای ملی جمهوری اکتفا می‌کردیم ...

اعلام شده از طرف مسیوتی‌یر، برعلیه پاریس.

چند نفر

ولی آزادی جامعه پاریس آزادی همه شهرستانهای

به سلی

جمهوری است. دشمنان ما ادعا دارند که ما به جمهوری

ضربه زده‌ایم. آری ما به آن ضربه زده‌ایم: مانند تیری که

باز محکم‌تر در زمین فرو کنند (کف‌زدن) جمهوری انقلاب

کبیر ۱۷۹۲ يك سرباز بود. جمهوری کمون يك کارگر

خواهد بود که قبل از هر چیز آزادی را لازم دارد تا بتواند صلح

را به سرانجامی برساند.

وارلن

يك جمهورى، كموناردها، كه به كارگران وسيله كارشان را بر مى گرداند، همانطور كه در ۱۷۹۲ به دهقانان زمين داد و به اين ترتيب از طريق تساوى اجتماعى، آزاديهاى سياسى را تحقق بخشيد. (كفزدن) من اولين لوايح رامى خوانم: «از آنجا كه همه هموطنان. بدون هيچ تفاوتى، آماده دفاع از تماميت ارضى ميهن هستند، ارتش منحل مى شود.» ژنرالها را دور بريزيد، اين سگماي خونخوار مزدور، «زنده باد ارتش خلق.»

چند صدا

- ديگر تفاوت طبقاتى بين مردم نيست، ديوارى بين خلق ها نيست.

- از كارگران در ارتش آلمان بخواهيم كه دست به دست كارگران ارتش فرانسه بدهند. (كفزدن)

وارلن

«نظربه اينكه، حكومت، همان خلق است كه بر خود اعمال حاكميت مى كند، كليه پستهاى ادارى فقط در زمان محدود تا اطلاع ثانوى، اشغال خواهد شد و براى هر پست بر حسب استعداد و توانائى انتخاب خواهد شد.»

صدا

بادستمزد مساوى! دستمزد كارگرى!

وارلن

«نظربه اينكه حيثيت هيچ ملتى، بالاتراز حيثيت آخرين فرد آن ملت نيست، بايد آموزش براى همه، رايجان و اجتماعى باشد.»

صدا

تغذيه بچه ها در مدارس! پرورش اول با تغذيه شروع مى شود. براى دانستن بايد آدم اول غذا خوردن بدانند (خنده و كفزدن)

وارلن

«نظربه اينكه هدف زندگى در رشد و جود فيزيكى، روحانى

و اخلاقی می باشد، مالکیت وجود ندارد مگر به صورت حق
 هر فرد، بر اساس ضابطه‌ی میزان همکاری که در ثمرات
 همگان سهمیم باشد. در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها باید کار
 دستجمعی سازمان داده شود.» (کف‌زدن)

واردن

این، دوستان من، اولین لوائح قانون است که باید
 بلافاصله اجرا گردد. من اولین جلسه کار کمون پاریس را
 افتتاح می‌کنم.

ب:

(وزارت کشور. ژنویو ولانگه‌ون به‌رهنمائی يك دربان
 وارد يك دفتر می‌شوند.)

ژنویو

می‌گویند حتی يك کارمند هم نیامده. از هشت روز پیش؟
 نه. این منم که باید بدانم، چون دربانم.

دربان

اینجا چند نفر کار می‌کردند؟

ژنویو

۳۸۴ نفر به اضافه آقای وزیر.

دربان

میدانید آدرس‌هایشان کجاست؟

ژنویو

نه.

دربان

چطور باید بفهمیم که حتی آدرس مدارس در ناحیه‌های
 مختلف کجاست؟ معلم‌ها کجا زندگی می‌کنند. پول
 حقوق ماهانه را از کجا باید دریافت کرد؟ حتی کلیدها
 را برده‌اند.

ژنویو

باید يك کلید ساز آورد.

لانگه‌ون

و شما هم باید بروید برای چراغ من کمی نفت بخرید	ژنوبو
(در کیفش جستجو می کند)	
مگر می خواهید شب هم کار کنید؟	دربان
این نماینده کمون در امور آموزشه.	لانگهون
همه اینها خوب و سرجاش. ولی وظیفه من این نیست که	دربان
برم نفت بخرم!	
باشد. ولی.....	ژنوبو
باشد ندارد. شما میروید نفت بخرید. البته بعد از اینکه	لانگهون
به نماینده نشان دادید که دفاتر و کارت های مربوط به	
مدارس ناحیه ها کجاست.	
من فقط می توانم اتاقها را نشان بدم.	دربان
باید از زن نظافتچی بپرسم. شاید بچه هایی دارد که باید	ژنوبو
به مدرسه بروند.	
او نمیداند.	لانگهون
با کمک همدیگر بالاخره پیدا می کنیم.	ژنوبو
بهترین کار اینست که بلافاصله مدرسه های جدید بسازیم.	لانگهون
آنوقت می دانیم که در کجا قرار دارند. همه چیز، ازالف	
تای باید از اول درست بشود. چونکه همیشه بد درست	
شده بود. از بیمارستان بگیر تا روشنائی خیابانها.	
مردم، برای خدمات شما که خرید نفت جزو آن نیست،	
چقدر به شما می پردازند؟	
روزی هفت فرانک و هشتاد. ولی اینرا دولت می دهد، مردم	دربان
نمی پردازند.	
بله، تفاوت بزرگ در همینجاست، ها؟ این نماینده، امور	لانگهون

مربوط به آموزش پاریس را اداره خواهد کرد، باروزی
یازده فرانک، اگر معنایش را می فهمید.

دربان
لانگهون

به خودش مربوطه
شما می توانید بروید. البته اگر رفتن جزو وظایف شما
باشد.

(دربان بیرون می رود. ژنویو پنجره را باز می کند)

ژنویو
لانگهون

و این خودش چه بیچاره است.
ولی نه به عقیده خودش. شاید اشتباه بود که به او گفتم
حقوق شما چقدر کم است. حالا دیگر به شما احترام نمی گذارد.
او به خیالش هم نمی رسد که برای کسی که فقط چند فرانک
بیشتر می گیرد سرخم کند. و بیش از سرخم کردن هم چیزی
نمی تواند یاد بگیرد.

ژنویو

بگوئیم خود بخود نمی تواند. او چه می بیند؟ صاحبان
مسند وزارت و کارمندان وزارتخانه از ترس حقوق های
کم فرار کرده اند. و همه کارمندان، حتی پائین ترینشان،
پاریس را در تاریکی، کثافت و نادانی رها کرده اند. و
حالا بی نهایت ضروری هستند.

لانگهون

این دیگر خیلی بد است. همه نفع آنها در اینست که خودشان
را غیر قابل تعویض جابزنند. هزاران سال است که اینطور
است. ولی ما باید کسانی را پیدا کنیم که کارشان را طوری
ترتیب دهند که همیشه قابل تعویض باشند. بزرگترین
کارگران آینده کسانی هستند که کار را ساده می کنند.
بابت دارد می آید.

(بابت با فیلیپ وارد می شود)

بابت

ترا دیگر اصلاً نمی شود دید، تو «ارگان» نوشته که تو وزیر شدی، یا چیزی شبیه آن!

ژنوبو

(با قیافه وحشت زده ساختگی) او به تو گفت که کجایید ام کنی؟

بابت

دربان؟ فیلیپ برایش هفت تیر کشید.

لانگه ون

من ترا به سمت دستیار نماینده در امور ترافیک که خودم باشم، منصوب می کنم. قطارهای خط شمالی می رود، ولی بر نمی گردد. در عوض، همه وسایل خانه ها را با خودشان می برند.

من دارائی کمپانی راه آهن را مصادره خواهم کرد و مجبورم رؤسای عالی رتبه آنرا به دادگاه بکشانم. تو پاريس اينطور شده. اينجا کارمندان اصلاً نمی آیند و آنجا که نمی آیند، خرابکاری می کنند. ولی شما چرا آمده اید؟

بابت

شما باید فوراً کاری برای شاگرد نانوایان بکنید.

ژنوبو

ولی من نماینده امور مربوط به آموزشم.

فیلیپ

پس ما را هم قبول کن. تو روزنامه های شما نوشته که کارگر باید با سواد شود، ولی وقتی شبها کار می کند چگونه می تواند با سواد شود؟ من اصلاً روشنائی روزها را نمی بینم.

لانگه ون

کمون قراری صادر کرده که کارشبانها را قدغن می کند.

فیلیپ

ولی اوستای نانوایان قبول نمی کند، ما هم که حق اعتصاب نداریم چونکه جزو ضروریات زندگی محسوب می شویم. اما صاحب نانوائی، هر وقت دلش خواست می-

تواند دكانش را ببندد. راستی بیا، برایت نان آوردم
(به او يك قرص نان می دهد)

ژنویو

این رشوه خواریه (می خورد)
هروقت بستند مادكانشان را مصادره می كنیم و خود مال
اداره می كنیم.

لانگه ون

خوشمزه ست؟ از ما می توانید رشوه بگیرید ولی نه از
صاحب دكان. من جریان را به «صنف» خواهم گفت و گرنه
امشب همه شیشه های دكانهای نانسوائی را می شكندند؛
ولی تكلیف بابت و مادام كابت چه میشود؟ صاحب كار
آنها، خیاط باشی ارتش، آقای برسون، برگشته.

فیلیپ

ولی دیگر فقط يك فرانك بابت هر شلواری میدهد. سی گوید
كارد ملی فقط به صاحب كارهای ارزان قیمت، سفارش
میدهد.

بابت

چرا اینطور به من نگاه می كنید پییر؟

ژنویو

دارم مطالعه می كنم كه شما چطور با مردم كنار می آید،
همشهری نماینده.

لانگه ون

ما پول نداریم. ما در اموال مردم صرفه جوئی می كنیم.
ولی ما مردمیم.

ژنویو

بابت

(به ژنویو كه با دودلی و استفهام او را نگاه می كند) بیاموز
خانم معلم!

لانگه ون

اگر كمون كمتر از دوره امپراطوری بپردازد، لازم
نداریم وژان هم رفته روی باروها كه كشته شود تا دیگر
تحمل استثمار را نكند.

بابت

با شلواری او، كلاه سرمادر خودش میگذارید و ریفقه اش،

فیلیپ

شما باید...	
ما؟ چه اتان شده؟	لانگه ون
خیلی خب. ما باید....	فیلیپ
حالا بهتر شد.	لانگه ون
خب، ما باید چه کار کنیم؟	فیلیپ
مگر شما درسندیکای خیاطها نیستید، ها؟ در آنجاست که قیمت ها باید تعیین شود، نه در کارگاه شلوار دوزی آقای بوسون.	لانگه ون
از کجا بدانیم؟	بابت
من سعی می کنم مدرسه هائی درست کنم که بچه ها در آن این چیزها را یاد بگیرند.	ژنویو
شما که نمیتوانید پول يك اونیفورم را مثل آدم بدهید، پولش را از کجا می آورید؟	بابت
بانك فرانسه چند خانه آن طرف تر است، مشکلات در اینجاست اینجا حتی كشوها هم قفل شده اند.	ژنویو
افلا فکر کنم آنها می توانند بشکنیم.	فیلیپ
چی؟ تویك نانوائی و حاضری کار کلید ساز را بکنی!	لانگه ون
بچه ها، من در پیشانی کمون نور امید می بینم. شاید قدم های بعدی هم این باشد که این یکی هم (اشاره به ژنویو) حکومت کردن را یاد بگیرد. (يك ساعت بزرگ دیواری را که خوابیده است كوك می کند. آونك آنها تکان می دهد ساعت شروع به کار می کند) از کمون همان قدر انتظار داشته باشید که از خودتان دارید.	



(دفتر مدیر بانك فرانسه. مدیر، ماركس دوپلوك با يك كشيش چاق، وكيل اسقف پاریس صحبت می کند. باران می بارد)

مدیر به جناب اسقف بگوئید که از ایشان بخاطر ابلاغ سلامها و خواستهای مسیوتی سر تشکر می کنم. آن ده میلیون فرانك از طریق معمول به ورسای فرستاده می شوند. لیکن طی چندروز آینده چه برسر بانك فرانسه خواهد آمد، نمی دانم. من هر آن انتظار دارم که نمایندگان کمون بیایند و مرا دستگیر کنند. اینجا دو میلیارد و صد و هشتاد میلیون خوابیده است، حضرت آقا. این شاهرگ است. اگر قطع شود، هراتفاقی هم بیافتد، این آدمها پیروز شده اند.

مستخدم آقای بهلی، نماینده کمون.

مدیر (رنك پریده) خوب، حضرت آقا، لحظه سرنوشت فرانسه فرا رسیده است.

كشيش چاق ولی من چطور می توانم از اینجا خارج بشوم؟
مدیر دست و پایتان را گم نکنید. (بهلی وارد می شود) حضرت

آقای بوشان، وکیل عالیجناب حضرت اسقف.

اجازه مرخصی می فرمائید؟

فکر می کنم جنابعالی باید از این آقا اجازه بگیرید.

به افسر پائین، این کارت مرابدهید. (آقایان سرخم می کنند.

کشیش چاق می رود)

همشهری! کارپردازان گردانهای گارد ملی در وزارت

دارائی جلوی صندوقهای لاک و مهر شده ایستاده اند.

ولی مواجب باید پرداخت شود، یا اینکه غارت خواهد

شد. هر چه هم من بگویم فایده ندارد. مردم زن و بچه

دارند.

آقای بهلی. طبق مقررات کمیته مرکزی شما، کارمندان

بانك فرانسه يك گردان گارد ملی تشکیل داده اند. اجازه

می فرمائید به شما اطمینان بدهم که بیش از دو هفته است که

يك پشیز از مواجیشان را هم نگرفته اند. آنها هم زن و

بچه دارند. خوب، مسیو، شما از داخل حیاط که رد

شدید، آنها را دیده اید مسلح. شانزده ساله هم در بینشان

هست. و من می توانم به شما اطمینان بدهم که اگر بانك،

که به دست آنها سپرده شده، مورد حمله قرار گیرد،

خواهند جنگید.

ابن جنك دودقیقه طول خواهد کشید.

شاید هم فقط يك دقیقه - ولی چه يك دقیقه ای در تاریخ

فرانسه.

(بعد از کمی مکث) کمون بخشنامه صادر کرده که طبق

آن گردانهای معینی منحل و در سایر گردانها ادغام

کشیش چاق

مدیر

بهلی

بهلی

مدیر

بهلی

مدیر

بهلی

می‌شوند.

مدیر

می‌دانستم که چه خواهید گفت، مسیو. (يك كاغذملوله شده را بلند می‌کند) اجازه می‌خواهم يك بخشنامه از آرشیو بانك نشان‌تان بدهم که از نهاد قدیمی‌تر و انقلابی، یعنی شورای انقلاب فرانسه صادر شده و به امضای دانتون است و طبق آن پست کارمندان مؤسسات بزرگ به عنوان يك سنگر جنگی به آنها واگذار می‌شود.

به‌لی

آقای مارکی، من اینجا نیامده‌ام که باعث خونریزی بشوم بلکه اموالی را تأمین کنم و محفوظ بدارم که باید توسط کمون منتخب قانونی، به مصرف دفاع پاریس و بازگشایی کارخانجات و کارگاههای آن برسد.

مدیر

مسیو فکر نکنید که بنده حتی يك لحظه راجع به حقوق و اختیارات کمون تردید می‌کنم. بانك فرانسه در سیاست دخالت نمی‌کند.

به‌لی

آه. حالا يك قدم جلو آمدیم. آنچه صمیمانه آرزو مندم اینست که شما هم از طرف کمون اختیارات و حقوق بانك فرانسه را که بی‌طرف است، رعایت کنید.

به‌لی

آقای مارکی، سروکار شما با راهزنان نیست بلکه با انسانهای شرافتمند است.

مدیر

مسیو، در آن لحظه‌ای که شما از این در وارد شدید، من اینرا می‌دانستم. مسیو، به من کمک کنید که بانك را نجات بدهم. این ثروت کشور شماست. این دارایی فرانسه است.

به‌لی

آقای مارکی. برداشت غلط نکنید. ما ۱۸ ساعت در روز جان می‌کنیم. در لباسهایمان می‌خوابیم. روی صندلی‌ها. با روزی پانزده فرانک هر کدام از ما سه. چهار کار مختلف انجام می‌دهد که در گذشته انجام آن برای مردم سی برابر خرج برمی‌داشته است. مسلماً هیچگاه دولتی کم‌خرج‌تر وجود نداشته است. ولی حالا. ده میلیون لازم داریم.

(بالجن دردناك) آقای به‌لی!

مدیر

به‌لی

آقای مارکی. ما نه مالیات توتون و نه مالیات مواد غذایی را اخذ کرده‌ایم ولی باید مواجب و مزدهارا بدهیم. بدون آن دیگر نمی‌توانیم. (مدیر سکوت پرمعنایی می‌کند) اگر ما تا فردا صبح شش میلیون نداشته باشیم....

مدیر

۶ میلیون! من حتی اختیار ندارم که يك میلیون به شما بدهم. شما راجع به فساد در جلسات خودتان صحبت می‌کنید. آقای تی‌یر را متهم می‌کنید که ضوابط را زیر پا گذاشته که پول بدست بیاورد و حالا شما آمده‌اید پیش من و تقاضای پول می‌کنید بدون اینکه حتی يك اداره دارائی وجود داشته باشد. (با بیچارگی) يك اداره دارائی برایم درست کنید. اصلاً به من مربوط نیست چطورى. ولی يك كاغذ به من نشان بدهید که بتوانم آنرا به رسمیت بشناسم.

به‌لی

ولی این کار دو هفته طول می‌کشد. شاید یادتان رفته که قدرت در دست ماست.

مدیر

ولی نه اینکه من دارای این اختیارات باشم.

به‌لی

مدیر

چقدر پول در اینجا دارید؟

و شما خوب می‌دانید که وظایف شغلی من چیست. حفظ اسرار بانک. شما می‌خواهید درست دستاوردهایی مانند محرمیت اسرار بانک، اسرار وکیل مدافع یا پزشک را خدشه‌دار کنید! مسیو، اجازه می‌فرمائید یادآوری کنم که سروکار شما هم با يك فرد شرافتمند است! ما در هر طرف که قرار داشته باشیم باید با همدیگر همکاری کنیم. اجازه می‌فرمائید با کمک همدیگر راهی پیدا کنیم که چگونه احتیاجات این شهر بزرگ و دوست‌داشتنی را برطرف کنیم. بدون اینکه مقررات پیچیده ولی البته ضروری این نهاد کهن را گستاخانه زیر پا بگذاریم. من کاملاً در اختیار شما هستم.

آقای مارکی. منم برای یافتن راه حل مسالمت‌آمیز در اختیارم.

به‌لی

(شهرداری، جلسه کمون. بهلی ایستاده در مقابل
یک هجوم شدید مقاومت می‌کند. ولی خستگی سنگینی
بر جلسه مسلط است)

چند صدا

این خیانت است

- بدتر. حماقت است.

کموناردهای ما گرسنگی می‌کشند زیرا به حرف آقای
مدیر بانك فرانسه که از «مقررات غیر قابل اجتناب»
صحبت می‌کند، گوش می‌دهیم.

- مذاکره بس است. يك گردان بفرستید!

بهلی

همشهریان! اگر از طرز کار من ناراضی هستید، با کمال
میل کنار می‌روم. ولی یادتان نرود که ثروت فرانسه
متعلق به ما است و باید توسط مسئولان صرفه‌جو با امانت
نگهداری شود.

چنین مسئولی شما نیستید یا مدیر بانك؟

صدا

من مفتخرم از اینکه توانسته‌ام این مرد را که شاید کمی
وسواسی و کوتاه‌نظر ولی شرافتمند است به طرف خودمان

بهلی

جلب کنم. زیرا با زیرکی روی شرافت کاریش انگشت گذاشتم و سعی کردم او را از طریق تذکرتوانائیهایش در پیدا کردن يك راه حل قانونی مخاطب قرار دهم.

چندصد!

ما نمی‌خواهیم او را مخاطب قرار دهیم، ما دستگیریش را می‌خواهیم.

- راه حل قانونی، برای اینکه خلق پول خودش را بگیرد چه ضرورتی دارد؟

به‌لی

شما ورشکستگی می‌خواهید. وضع بانك را مخدوش کنید و خواهید دید که ۴۰ ملیون اسکناس بی‌ارزش می‌شود. پشتوانه پول بر اعتماد است.

چندصد!

اعتماد به کی؟

- به بانكدارها! (خنده)

- این‌ها مسایل ظریفی است. اگر می‌خواهید راجع به اینها صحبت کنید پرودن^۱ را بخوانید!

- ما حکومت را تصاحب کرده‌ایم و باید مایملک خود را اداره کنیم.

وارلن

برای کی؟ همین مورد نشان می‌دهد که کافی نیست دستگاه دولتی را به دست آورد زیرا برای منظورهای ما درست نشده است. بنابراین باید آنرا خورد کنیم و این بازور عملی شود.

چندصد!

بدون دستگیری! عصر جدید را با وحشت شروع نکنیم. - اینطور چیزها را واگذار کنیم به عصر کهن! این فقط ادامه کار مسالمت‌آمیز ما را قطع می‌کند.

۱- از تئوریسین‌های سوسیالیسم که توسط مارکس رو شد. م.

لانگه‌ون

چندصد

برعكس، ما در حال سازمان دادن به آن هستیم.
مدیربانك را زندانی کنید و بعد ببینید روزنامه‌ها چه
می‌گویند!

- روزنامه‌های بورژوازی؟ آنهارا می‌خوانم و نمی‌فهمم
چرا توقیف نمی‌شوند.

به‌لی

همشهریان! پیشنهاد می‌کنم مساله در جلسه خصوصی
بحث شود.

لانگه‌ون

تقاضا می‌کنم این پیشنهاد رد شود. ادعای خطاناپذیری
نکنیم. همانطور که همه دولتهای قبلی بدون استثناء
چنین ادعایی می‌کردند. همه سخنرانیه‌ها و همه مباحثات
را منتشر کنیم، افکار عمومی را با نواقص و کمبودهای
خودمان آشنا سازیم. زیرا ما نباید از هیچ‌کس جز خودمان
وحشت داشته باشیم. بنابراین ادامه می‌دهم. من
نمی‌خواهم از این صحبت کنم که با سیصد هزار فرانك
نماینده ما در امور جنگ می‌توانست از آلمانها هزار
اسب سوار نظام بخرد، آنها همه چیز می‌فروشتند، ولی
می‌خواهم برگردم به مساله مواجب و آنرا بایك مساله
دیگر تکمیل می‌کنم.

چندصد

فراموش نکنید که دوست هزار انسان و خانواده‌هایشان
از این مواجب زندگی می‌کنند. از تفنگهایشان که
جانشین ماله و تیشه آنها شده باید ارتزاق کنند.

رانویه

لانگه‌ون

من تقاضا می‌کنم که وضع نظامی به بحث گذاشته شود.
بجای اینکه مواجب چريك را کاملاً بدهند و پول لازم
را از آنجا که هست یعنی از بانك فرانسه بردارند، حالا

از دستمزد زنها هم در کارگاههای گارد، می زنند. من پیشنهاد می کنم که کلیه قراردادها با صاحب کارهایی که بخاطر رقابت مزد کم می پردازند، فسخ شود و قرارداد فقط با کارگاههایی برقرار باشد که در دست تشکیلات کارگری هستند.

صدا

در يك آن دو کار نمی شود باهم انجام داد.

وارلن

من موافق پیشنهاد لانگه ون هستم (روبه لی) ولی من موافق اشغال فوری بانك هم هستم. به همان دلیل.

لانگه ون

هر دو کار به هم مربوطند.

رانویه

جنبه های نظامی هم باید مورد مذاکره قرار گیرد. می بینید سه مسأله از سه مورد، زیرا که وقت زیادی ندارید. هم امروز باید دشمن داخلی را سرکوب کنید تا فردا بردشمن در مقابل استحکامات خود پیروز شوید.

چند صدا

از کجا بایستی برای همه اینها نیرو آورد؟

- ما به اندازه کافی نیرو نداریم.

ریگو

راجع به احتیاجات خلق صحبت می شود. چرا به پیشنهادات خلق گوش نمی دهند؟ او درخواست دارد که فوراً درهمه جا اعمال حاکمیت کند، به قدرت او که برای بعضی ها در اینجا هنوز اسرار آمیز و حتی مشکوک است، اعتماد کنیم. همشهریان! قدرتی که فرمان انقلاب پاریس را می دهد، اولین قدمهایش را پاسداری می کند، در میدان مارس خون می دهد، توپلری را فتح می کند، ژیروندرا می بلعد، کشیش ها و خرافات را جارو می کند، توسط روبسپیر به عقب رانده می شود، در پره ریال (Prairial)

دوباره برمی خیزد، بیست سال تمام از صحنه غایب می شود تا باغرش توپ های توپخانه دوباره سر بر آورد، دوباره در شب ناپدید می شود، در سال ۱۸۳۰ سر بر می آورد و بلافاصله در منگنه گذاشته شده سالهای اول حکومت سرمایه را با تشنجات خود پر می کند، ۱۸۴۰ شبکه های آهنین را پاره می کند، چهار ماه بعد گلوی جمهوری بورژوازی را می فشارد و بعد دوباره به خاک می افتد و در ۱۸۶۸ قویتر از پیش از جای برمی خیزد، امپراتوری را به لرزه در می آورد، آنرا ساقط می کند و بارها در برابر متجاوزان خارجی قرار می گیرد، بارها شکست می خورد و تحقیر می شود تا بالاخره در ۱۸ مارس دستهایی را که می خواهند خفه اش کنند خورد می کند! اینجا چه مخالفتی می توانم با دخالت خود خلق داشته باشیم؟ خواست او گرفتن فوری موسسات و بانک ها در اختیار خودش است و خواست او نبرد در هر جهتی و لی قبل از هر چیز پیشروی بسوی ورسای است.

(همهمه)

چند صد!

یعنی جنگ داخلی!

- خونریزی!

- این جا کلمه «زور» خیلی تکرار می شود، مواظب باشید!

(روزنامه ها را بلند می کند) پس گوش کنید که در خیابانهای

ریگو

پاریس چه گفته می شود. من روزنامه سوسیال را که یکی

از روزنامه های معدود طرفدار ماست می خوانم:

«همشهریان نماینده. بسوی ورسای پیش بروید! شما ۲۲۰ گردان گارد ملی را پشت سر خود دارید. همه طرفدار شما هستند. منتظر چه هستید! صبر شما از حد گذشته است. بسوی ورسای پیش بروید! به پاریس اعتماد کنید همانطور که پاریس به شما اعتماد کرد. پیش بسوی ورسای!»
همشهرین! بگذارید این قدرت را، از طریق استفاده از آن، افزایش دهیم!

(همهمه ادامه دارد)

شما هر چه را خودتان سفارش داده‌اید، می‌خوانید!
- این‌ها بی‌مسئولیتند.

چندصد!

- سوسیالیسم بدون سرنیزه پیش می‌رود!
ولی سرنیزه را در مقابل خود دارد. همشهری! درماری و لیون پرچم سرخ در اهتزاز است ولی ورسای جهل و پیشداوری روستا را علیه آن می‌شوراند. شعله قیام را به روستاها منتقل کنیم. کمر بند آهنی دور پاریس را بشکنیم. شهرهای بزرگ را آزاد کنیم.

ریگو

(همهمه ادامه دارد)

این ماجراجویی نظامی است.

چندصد!

- بس است!

- کمون جنگ داخلی را محکوم می‌کند!
- پیشنهاد: جلسه با آرامش به بحث ادامه دهد. بدون توجه به عجولانی که می‌کوشند پاریس را وارد یک

ماجرای اوئی کنند.

- موافقت می شود. ولی من پیشنهاد می کنم روزنامه های دشمن توقیف شود. روزنامه هایی مثل پتی مونیتور - لاپتی ناسیونال - لافرانس، لوتان.... به اطراف خود نگاه کنید و اصول این مجمع را مطالعه کنید (کسانی که دور ریگو و وارلن هستند می خندند. در این بین رئیس جلسه خبری دریافت می کند)

رئیس

همشهریان نماینده. خبری دریافت کرده ام که به کار مجمع عملاً جهت تازه ای می دهد.

ب:

(رفت و آمد در شهرداری. نمایندگان و نظامیان به سالن وارد و یا از آن خارج می شوند. یک روزنامه فروش «ارگان» می فروشد.)

روزنامه فروش «ارگان»! «دولت ننگین ورسای دست به حمله زده است»
«گروه مسلح پاپ و پلیس ایالتی امپراتوری وارد نویی Neuilly می شوند!» «زنهار و بچه ها مجروح شده اند»
«بسیج همگانی همشهریان از ۱۷ تا ۳۵ ساله»! «دولت ننگین ورسای دست به حمله زده است»!

یک گدای پیر (به او نزدیک می شود) نان داری؟

روزنامه فروش نمیدانی که گدایی قدغن میشه؟ «ورسای جنگ داخلی

۱. در اصل Zuave های پاپ است که ارتش متشکل از بربرها بوده است. Neuilly یکی از حومه های پاریس.

را شروع می‌کند»!

می‌توانم به شکم قدغن کنم که غرغر نکنند؟ ها؟

گدا

(نمایندگان از جلسه خارج می‌شوند)

يك نماینده دیگر این یورش، آنهم با این تعداد قلیل ارتش، يك حرکت مذبح‌خانه‌است. انتخابات در روستاها برای مسیو تی پر بد تمام شده.

(لباسشان را می‌گیرد) آقایان، اجازه می‌دهید بالنی را که از پاریس حرکت کرده نشانتان بدهم؟ بالای خانه‌ها همیشه آنرا دید!

گدا

آه، بالن روزنامه سوسیال؟ راه افتاده؟

نماینده

با قطعنامه‌ها و بیان نامه‌ها. ده هزار نسخه برای همه روستاها. زمین به دهقان داده میشود. از راه هوا. من- هم از روستا می‌آیم. میدانم چطوریه. بالن را نشانتان می‌دهم.

گدا

(نمایندگان از يك پنجره به بالا نگاه می‌کنند)

آقایان، بالن!

گدا

توده‌قانی، پیرمرد؟

نماینده

اهل اوورنی (Auvergne)، سن آنتوان.

گدا

اینجا چه کار می‌کنی؟

نماینده

نگاهم کن، آیا قدرت دارم يك گاو آهن را بکشم؟ آن کار جوانهاست.

گدا

آمده‌ای پیش بستگان در پاریس؟

نماینده

گدا

آنجا، جانیست.

نماینده

و راجع به کمون نظرت چیه؟

گدا

آقایان مخلص شمام. شما حسن نیت دارید که می‌خواهید

همه چیز را تقسیم کنید. خدا حفظتان کند. بالن. آقایان.

برای تماشا باید ۱۰ سانتیم بدهید.

نماینده

ولی تو چرا مخالف تقسیم اراضی هستی؟

گدا

خوب آقایان، از آدم می‌گیرند.

نماینده

ولی از تو که نه! تو خودت گیرت می‌آید.

گدا

ببخشید آقایان. از آدم می‌گیرند. مگر مزرعه خودم را

هنوز دارم؟ ده سانتیم!

نماینده

ولی بچه‌های خودت آنجا هستند، نه؟

گدا

می‌بینید؟

نماینده

ولی علتش اینست که زمین به اندازه کافی ندارید.

گدا

لطفاً ده سانتیم تماشای بالن را بدهید. چون که دیگر

بالن از نظر ناپدید میشه.

نماینده

آیا درس آنتوان ارباب هم دارید؟

گدا

البته. آقای «برژه‌ره».

نماینده

دوستش دارید؟

گدا

خب آقا، از مال خودش نگهداری میکنند.

نماینده

(سرش را تکان می‌دهد و پول را می‌دهد) يك دشمن. با

چوب گدائی در دست از مالك دفاع می‌کند. حتی از

مالکیت دزدی که مال خودش را برده است دفاع می‌کند.

تا او توجیه بشود سالها طول می‌کشد. (از صحنه خارج

می‌شوند)

(به روزنامه فروش سکه را نشان می دهد) ۱۰ سانتیم. بالن خوبیه. عجب آدمهای احمقی پیدا میشوند. آنها می توانستند خودشان نگاه کنند

روزنامه فروش

«زنها و بچه ها در میان مجروحین» بیا اینجا و حقه بازی را بگذار کنار. يك بسته روزنامه بردار برو جلوی آن پله ها و مثل من داد بزنی. برای هر روزنامه يك سانتیم گیرت می آید. (به او يك بسته روزنامه می دهد. گدا هم به تقلید «ارگان» - «بسیج همگانی از ۱۷ تا ۳۵ ساله».

هر دو

ج:

(جلسه شبانه در کمون. چند نماینده روی پرونده ها کار می کنند. بعضی دیگر با هم مشورت می کنند. یکی به زنی همراه با بچه اش توصیه هایی می کند.)

نظر به عدم صلاحیت این مجمع در مورد مداخله در عملیات نظامی، علی رغم وضع نامشخص نبرد در اطراف و داخل مال مزون Malmaison جلسه را ادامه می دهیم. همشهری لانگهون!

رئیس

پیشنهاد: نظر به اینکه اولین اصل اساسی جمهوری، آزادی می باشد و نظر به اینکه آزادی وجدان و مذهب در صدر همه آزادیها قرار دارد، نظر به اینکه کلیسا هم دست جنایات سلطنت علیه آزادی بوده است، کمون مقرر می دارد کلیسا از دولت مجزا گردد. به اضافه از

لانگهون

نمایندگان خواهشمندم در مورد امور آموزش تصویب کنند که معلمان کلیه صلیب‌ها، شمایل‌ها و سایر اشیاء فلزی را به ضرابخانه تحویل دهند.

رئیس

چندصد۱

(دست‌هایی را که بلند شده، می‌شمرد) تصویب شد. شکایت رسیده که راهبه‌های کاتولیک از کموناردهای مجروح خوب پرستاری نمی‌کنند.

- پس موضوع ایجاد قرائتخانه در داخل بیمارستان‌ها چه شد؟ برای اکثر کارگران زمان بستری بودن تنها فرصتی است که برای آموختن دارند.

رئیس

(خبری به او داده می‌شود) همشهریان نماینده. فرمانده گردان، آندره فارو که از جیب‌ها برمی‌گردد با وجود جراحت شدید، مایل است در اینجا حاضر شود و گزارش بدهد (یک افسر گارد ملی روی برانکار بداخل حمل می‌شود)

رئیس

افسر

همشهری فارو، می‌توانید صحبت کنید. همشهری‌های نماینده. آسنیر Asniere در دست ماست.

(حرکت وهمه-چندصد۱ «زنده باد کمون» «زنده باد گارد ملی»)

افسر

همشهریان. با اجازه نماینده امور مربوط به جنگ می‌خواهم با استفاده از این فرصت که جراحت مرا از حضور در جیب‌ها باز داشته است، بعضی مسائل را به نظرتان برسانم که باعث ایجاد در عملیات گردانهای شما شده و حتی ممکن است باعث شود که پیروزی به

بهای خون بسیار بدست آید. خودیها مانند شیر می جنگند ولی همانقدر در مورد مسلح شدن بی تفاوتند. حق مالکیت فردی و علاوه بر آن حق مالکیت توپخانه هایی که بر اساس تقسیم بندی ناحیه ها سازمان داده شد، سبب شده است که از ۱۷۴۰ توپ فقط ۳۲۰ تا در اختیار عملیات قرار گیرد.

چند صد! ویژگیهای ارتش ما را که در تاریخ بی نظیر است، فراموش نکنید!

– این آدمها، توپهایشان را خودشان ریخته اند، همشهری افسر

افسر ولی به حساب خودشان، همشهری نماینده. شاید به همین دلیل است که نمیتوانند بحساب خودشان هم آنرا به کار برند. توپهای ما، یا مثل تفنگ به کار برده میشوند یا اصلاً بکار برده نمیشوند. همه دلشان می خواهد تیراندازی کنند، ولی هیچکس حاضر نیست يك عرابه مهمات رابکشد. هر کس فرمانده خودش و محل جنگش را خودش تعیین می کند.

وارلن گذشته شما چیست؟ همشهری افسر! فارغ التحصیل مدرسه توپخانه از ونسن، سروان ارتش افسر منظم.

وارلن چرا در صف کمون می جنگید؟ یکی از حاملان برانکار او از ماست.

وارلن شما می دانید که دو ووزی نمی گذرد که کمون لغو رتبه ژنرالی را تصویب کرده؟ (افسر سکوت می کند) حدس

می‌زنم که پیشنهاد شما اینست که فرماندهی را بدست
افسران متخصص بسپاریم؟

افسر

جنگ يك تخصص است، همشهری نماینده.
و شما این حرف را با تأیید نماینده امور جنگ می‌زنید
که خودش نیامده است؟

واران

بله، کسی که برخلاف قوانین فن جنگ، در صف جلو
می‌جنگید.

افسر

همشهریان نماینده، نظریات این مرد را من اینطور
می‌فهمم که برای از بین بردن «فرمان دادن» باید اول فرمان
دادن را یاد گرفت. همشهری فارو. شفای عاجل شمارا
آرزو داریم. از سکوت این مجمع برداشت نادرست
نکنید. فقط آنهایی که نمی‌توانند بیاموزند نیستند که
سکوت می‌کنند. مشکلات ما بسیار عظیم است. تا حال
سابقه نداشته‌است ولی بر آنهائیکه خواهیم آمد. کمون
از گزارش شما براز رضایت می‌کند (افسر با برانکار حمل
می‌شود)

رانویه

همشهریان نماینده. اکنون يك پیروزی و يك گزارش
صحیح بدست آورده‌اید. هردو را به کار بندید. شما
ارتش خود را دارید. دشمن افسران آزموده دارد. او
ارتشی مانند شما ندارد. بر سوءظن خود نسبت به کسانی
که فقط آنها را در صف مقابل دیده‌اید فائق آید. همه
مخالف شما نیستند. به احساسات و غیرت کموناردهای
ما دانش را هم اضافه کنید. آنگاه پیروزی از آن شماست
(کف‌زدن)

رانویه

(جلسه کمون)

رئیس

همشهریان نماینده. بحث را در مورد گزارشهایی که از اوضاع مناسب عملیات اطراف «نویی» رسیده است قطع می‌کنم تا آنچه را که اگوست ببل دیروز در پارلمان آلمان گفته است به اطلاعتان برسانم:

«همه‌ی پرولتاریای اروپا و هر کس که هنوز احساس آزادیخواهی در سینه دارد بسوی پاریس چشم دوخته است. شعار جنگی پرولتاریای پاریس تعیین «مرگ بر فئودالیسم» شعار جنگی همه‌پرولتاریای اروپا خواهد بود».

همشهریان! از شما می‌خواهم که به افتخار پرولتاریای آلمان از جا برخیزید. (همه برمی‌خیزند)
(با آرامش) زنده باد بین‌الملل کارگران. کارگران همه کشورها، متحد شوید.

وارلن

(فرانکفورت. اپرا. طی نمایش «نرما»، از دریک لژ
بیمسارک در اونیفورم سوارنظام و ژان فاور در لباس
شخصی بیرون می آیند)

بیمسارک

(یک سیگار برگ آتش می زند) می خواستم به شما مطلبی را
بگویم فاور، شما حسابی ترسیده اید، ها؟ بله، شما
اینجا، در فرانکفورت پیمان صلح امضاء می کنید ولی
در پاریس چه خبر است، مرد! آخر این پرچم سرخ را از
شهرداری پاریس پائین بیاورید. این کثافتکاری چند شب
خواب را بر من حرام کرده است. سرمشق خیلی بدی برای
اروپاست. مثل قوم لوط باید باگوگرد و آتش نابود شود.
(به موزیک گوش می دهد. صدای موزیک به بیرون می رسد
زیرا در لژ را باز گذاشته است) عالی است. این آلتمان
(altman) به عنوان زن هم عالیست. تکه حسابیست.
خب، (در کریدور راه می افتد، فاور به احترام به همراه او) شما
هم آدمهای عجیبی هستید. کمک نظامی را باשמندگی
رد می کنید ولی اسرایتان را باید آزاد کنیم. (با حالت

محرمانه) میدانم، میدانم، نباید با كمك يك دولت خارجی باشد. مثل همان تصنیف معروف: «آخ تئودور، ای حشری من! جلوی مردم، دست نبر زیر دامن!» ها؟ (دوباره به موزيك گوش می دهد) اینکه بوناپارت را تحویل بدهیم نمی شود. اینرا باید در آستین نگه دارم، که افسارتان دستم باشد. ها! ها! سرباز ساده را تحویل می دهم تا بتوانید رفقای پارسی را حسابی حجامت کنید عجب سورپریزی! جنگ هست که باشد. نظم باید برقرار باشد. خوب حالا زیر... بله، زیر بازوی دشمن را می گیرم. فاور! شما بزودی دویست هزار نفر آدم آزاد شده را تحویل خواهید گرفت. ولی ببینم. پولش را دارید بدهید؟

فاور

می توانم خدمتتان عرض کنم که این بزرگترین غصه ما بود. ولی درست شد. بانك فرانسه! تا حالا توانسته ایم ۲۷۵ میلیون بکشیم بیرون.

بیسمارك

عجب! این شد يك چیزی. شانس می خواهد. يك مسأله دیگر. چه کسی به شما تضمین می دهد که این برادرها دوباره مثل ۱۸ مارس اعلام همبستگی نکنند؟

فاور

افسرهای مطمئن انتخاب کرده ایم. از خانواده های روستائی، به علاوه، محرکین که به زندانها راه پیدا نکرده اند، نیست؟

بیسمارك

خوب. شاید مشکل را حل کرده باشیم. ولی همانطور که گفتم می خواهم عمل ببینم. مرد! من قبول کردم که غرامت خسارت جنگ را بعد از استقرار آرامش در

پاریس بپردازید. بنابراین کمی عجله کنید. (گوش می‌دهد) عالی اجرا می‌کند. و، مواظب باشید که کوچکترین اشتباهی پیش نیاید، اولین چک می‌رود پیش بلایش رودر، او بانکدار مخصوص خودم است. راجع به اینکه او کمسیون خودش را بگیرد، تعارف نمی‌کنم. عالیہ.... این آلتمان!

(پایان صحنه)



الف

(شهرداری. شب دیر هنگام. سالن خالی است.
ژنویو. می‌آید، لانگه‌ون را که تا آنموقع کار کرده
ببرد)

لانگه‌ون

شما شکایت می‌کنید که پول برای تغذیه بچه‌ها نیست.
می‌دانید که به‌لی دیروز باکمال افتخار چقدر پول برای
سنگرها از بانك گرفت؟ یازده هزار و سیصد فرانك. چه
اشتباهاتی کردیم. چه اشتباهاتی خواهیم کرد! معلومست!
باید به‌ورسای حمله می‌کردیم. بلافاصله در ۱۸ مارس.
اگر فرصت می‌داشتیم. ولی خلق هرگز بیش از یکساعت
فرصت ندارد. وای اگر آنوقت، ما آماده جنگ و کاملاً
مسلح نباشیم.

ژنویو

(باتحسین) ولی چه خلقی! امشب می‌خواستم به کنسرتی
برم که برای كمك به برنامه آمبولانسها در توپلری
می‌دادند. انتظار چندصد نفر را داشتیم ولی ده‌هزار
آمدند. در میان انبوه جمعیت بیحرکت ماندم. يك كلمه

هم کسی شکایت نکرد.

با ما تحمل دارند. (به تابلوی شماره ۱ نگاه می‌کند) «حق زندگی کردن» همین. ولی چطور می‌خواستیم آنرا عملی سازیم؟ به اصول دیگر هم نگاه کن که همه خوبیند. ولی در واقعیت چطورند! شماره ۲، این شامل آزادی معامله کردن هم می‌شود، آزادی امرار معاش از قبل مردم، علیه آنها توطئه کردن و به دشمنان خلق خدمت کردن؟ شماره ۳! ولی وجدان شباهه شما چه دستور می‌دهد؟ برایت می‌گویم: آنچه را که حکام وقت دستور می‌دهند. از زمان کودکی! شماره ۴! پس همه‌ی بورس‌بازها، همه‌ی خودفروختگان مطبوعات، همه ژنرال‌های قصاب و همه‌ی زالوهای کوچکتز اجازه دارند بروند و در آنجا تظاهرات «معنوی» تضمین شده در شماره‌ی ۵ را علیه ما برپا کنند؟ آیا آرزوی دروغ گفتن هم مجاز است؟ و در شماره ۶ انتخاب‌حقه‌بازها را مجاز شمرده‌ایم. بوسیله‌ی مردمی که توسط مدارس، کلیسا، مطبوعات و سیاست‌بازها گیج و منگ شده‌اند! و حق ما کجاست که بتوانیم بانك فرانسه را در تصرف بگیریم که ثروت خودمانرا جمع کرده. ثروتی که با دستهای خالی خودمان انباشته کرده‌ایم؟ با این پول می‌توانستیم به همه ژنرال‌ها و سیاستمداران رشوه بدهیم، مال خودمان و آقای بیسمارک را. ما بایستی فقط يك اصل را اعلام می‌کردیم: حق خودمان برای زندگی کردن.

چرا این کار را نکردیم؟

به خاطر آزادی، که آدم چیزی از آن نمی‌فهمد، ما

ژنوبو

لانگه‌ون

هنوز حاضر نبودیم مانند عضو يك گروهی كه بخاطر
مرگ و زندگی می‌جنگد از آزادی شخصی خودمان
صرف‌نظر کنیم، تا وقتیكه آزادی همگان بدست آمده
باشد.

ژنوبو

ولی آیا ما نبودیم كه نمی‌خواستیم دستان به خون
آلوده شود؟

لانگهون

بله، ولی در این نبرد، یا دستهای آلوده به خون هست
و یا دستهای قطع شده.

پ:

(جلسه كمون، رفت و آمد گاردیست‌ها كه خبر
می‌آورند. در این بین نمایندگان باعجله سالن راترك
می‌كنند، همه نشانه‌های يك خستگی بسیار زیاد.
زمانیكه صدای تسوپ از بیرون به گوش می‌رسد
فعالیت‌ها متوقف می‌شود)

دلس كلوزه

همشهریان نماینده! صدای توپهای ورسای رامی‌شنوید
نبرد آخر شروع شده است (مكث)

ریگو

به خاطر مصالح مربوط به ایمنی، اجازه داده‌ام هیأتی
از زنان ناحیه یازده، در اینجا حضور یابند تا در این
ساعت بعضی از خواستهای مردم پاریس را به گوش شما
برسانند. (موافقت)

دلس كلوزه

همشهریان؛ شما مرا بعنوان نماینده در امور جنگ
تعیین کردید. وظایف غیر قابل چشم پوشی مربوط به

رفع خسارات ناشی از جنگ، تبدیل جنگ ملی به نبرد اجتماعی و علاوه بر آن ضربه‌های خارجی از قبیل تحویل ۱۵۰ هزار اسیر جنگی به ورسای از طرف بیسمارک، و همچنین مسایل دیگر به ما فرصت نداد که توانائیهای ویژه پرولتاریا را در زمینه جنگ که برای آن زمینه‌ای جدید و بعید است، شکوفا کنیم. ماهر نوع ژانرالی را امتحان کردیم. آنها که در پائینند، از صفوف خودمان، سلاحهای جدید را نمی‌شناسند و آنها که از بسالا به ما می‌پیوندند سربازان جدید را درک نمی‌کنند. رزمجویان ما که به تازگی زنجیرهای بندگی کارخانه‌داران را گسسته‌اند، اجازه نمی‌دهند که به آنها مانند يك آدمك فرمان داده شود. شوق ابتکار و جسارت آنها برای افسران حرفه‌ای به معنای فقدان دیسپلین است. فرمانده کل روسل (Rosel) برای شکستن محاصره قلعه ایسی (Issy) درخواست ده هزار نفر تا صبح روز بعد کرد. با فعالیت شخصی نمایندگان ۷۰۰۰ نفر جمع‌آوری می‌شوند. آقای روسل می‌بیند ۳۰۰۰ نفر کم است و می‌رود و قلعه‌ایی را به ورسایی‌ها واگذار می‌کند که در سربازخانه‌ها چپیده‌اند و همیشه آماده خدمتند. بعلاوه آقای روسل يك اعلامیه به روزنامه‌های ارتجاعی می‌دهد که همه چیز از دست رفته است.

جراح بزرگ، که برای عمل کردن دستهایش را در محلول لیزول می‌شوید و اگر نباشد در آب بی‌گناهی...

خوب، وضعیت نبرد تعیین‌کننده، یعنی نبرد خیابانی،

رانویه

دلس کلوزه

تکلیف همه چیز را تعیین می کند. حالا دیگر نوبت سنگرهای خیابانی است که توسط متخصصان نظامی تحقیر می شود. جنگ شخصی ساکنان هر خیابان و هر خانه ای برای دفاع از آن. همشهریان نماینده، ما به جنگ می رویم همانطوری که بر سرکار می رفتیم و این کار را هم خوب انجام خواهیم داد. اگر دشمن موفق شود، همشهریان، که پاریس را تبدیل به يك گورستان کند، هرگز نخواهد توانست آنرا تبدیل به گورستان عقاید ما بنماید. (کف زدن‌ها ممتد. بسیاری از جا بر می خیزند. سوزن کارگر توسط گاردیست‌ها به داخل راهنمائی می شوند)

همشهریان نماینده! هیأت نمایندگی ناحیه یازده.

دلس کلوزه

(جلسه ساکت می شود. بعضی از نمایندگان می آیند پیش هیأت زنان)

خواهران همشهری! بهار را به شهرداری آوردید! ناراحت نشوید همشهری! (خنده) يك نوشته برایتان آورده ام. مختصر است. بیست صفحه دارد.

يك نماینده

زن

صد

زن

ساکت شو کوچولو! اینها امضاست. پانصدوسی و دوتا (خنده) همشهریان نماینده! دیروز در ناحیه ما اعلاناتی چسبانده بودند، از زنان پاریس دعوت شده واسطه آشتی بادولت قلابی ورسای بشویم. ماجواب می دهیم: آشتی بین آزادی و استبداد ما بین خلق و جلادانش برقرار

نمی‌شود. جای مردان و زنان کارگر پشت سنگرهاست. در چهارم سپتامبر گفته شد، بعد از قلعه‌ها، دیوارها، بعد از دیوارهای ما، سنگرهای خیابانی، بعد از سنگرهای خیابانی سینه‌های ما (کف‌زدن) ما این‌را تغییر می‌دهیم. بعد از سنگرها، خانه‌های ما، بعد از خانه‌ها زیر زمین‌های معادن (کف‌زدن‌ها شدیدتر می‌شود) این گفته شد. ولی به شما ندادمی دهیم‌ای نمایندگان کمون، حذر کنید از اینکه تبر را تبدیل به بیل کنید! چهار روز پیش کارخانه فشنگ سازی خیابان راب منفجر شد. بیش از ۴۰ کارگر ناقص‌العضو شدند. چهارخانه فرو ریخت. مقصران هنوز پیدا نشده‌اند. و چرا فقط کسانی به جنگ و کار بروند که خودشان داوطلبند؟ همشهریان نماینده، این گله از شما نیست. ما را درک کنید. ولی به عنوان همشهری باید بترسیم از اینکه ضعف، ببخشید، تغییر داده شده، که ضعف بعضی‌ها، ببخشید، نمی‌توانم بخوانم خط خورده است، که ضعف بسیاری، همشهریان نماینده، نتوانستیم بر سر این توافق کنیم (خنده) خلاصه که ضعف بعضی از اعضای کمون نقشه‌های آینده ما را نقش بر آب کند. شما قول داده‌اید که زندگی ما و بچه‌های ما را تأمین کنید و من می‌خواهم بگویم که بهتر است بچه‌هایم بمیرند تا در دست ورسائی‌ها بیفتند. ولی ما نمی‌خواهیم به علت نقاط ضعف آنها را از دست بدهیم. ۵۳۲/۵۳۲ امضای ناحیه ۱۱. روز بخیر همشهریان (زنان خارج می‌شوند) (از جا می‌پرد) همشهریان نماینده! می‌گویند زنهای

وارلن

سربازان ورسای گریه می‌کنند. ولی زنهای ما گریه نمی‌کنند. آیا می‌خواهید آنها را همینطور به دشمنی بسپارید که هیچگاه از اعمال خشونت خودداری نکرده است؟ چند هفته پیش در اینجا به ما گفته شد: احتیاجی به عملیات نظامی نیست. تی‌یرقشون ندارد و این به معنای جنگ داخلی با وجود دشمن خارجی است... ولی بورژوازی ما بدون هیچ تردیدی با دشمن کشور متحد شد تا علیه ما به جنگ داخلی دست بزند و از اونفرات گرفت یعنی پسران دهقانان و انده Vende که به اسارت جنگی درآمده بودند، سربازان استراحت کرده‌ای که از حوزه تأثیر ما نیز دور بودند. بین دو بورژوازی آنقدر گرفتاری وجود ندارد که مانع از اتحاد فوری آنها علیه پرولتاریای هر کدامشان بشود. بعدهم در اینجا به ما گفته شد: وحشت ایجاد نکنید چون عصر جدید آغاز شده است. ولی ورسای وحشت ایجاد می‌کند و همه ما را هم سلاخی خواهد کرد، طوریکه عصر جدید اصلاً شروع نشود. اگر ما شکست بخوریم سبب همان نرم بودن ماست که در واقع لغت دیگری برای سهل‌انگاری است و سبب مسالمت-جوئی ماست که لغت دیگری برای جهل است. همشهریان شمارا سوگند می‌دهم که از دشمن پیاموزیم (کف زدن و همه)

همشهریان، اگر صدایتان را که برای دفاع از دشمن بلند کرده‌اید کمی پسا بین بیاورید می‌توانید صدای توپ‌هایش را بشنوید (سکوت برقرار می‌شود- صدای توپ‌ها

ریگو

درباره بگوش می‌رسد) شك نداشته باشید که او بیرحم و سرسخت خواهد بود، در این لحظه که او خود را آماده می‌سازد که خونریزی بزرگ را آغاز کند. پاریس پراست از جاسوسها، خرابکاران و مأموران (کیفش را بالا می‌گیرد) من اینجا اسمی را دارم، هفته‌هاست که اینها را به شما عرضه می‌دارم. اسقف اعظم با این فقط دعا نمی‌خواند! مدیر بانک فرانسه می‌داند پول خلق را که از شما دریغ می‌دارد به چه مصرف برساند. قلعه کائن (Caen) به ۱۲۰ هزار فرانک به ورسای فروخته شد. در میدان واندوم در میان ویرانه‌های یاد بود نظامی‌گری، بطور کاملاً علنی، نقشه‌های دقیق استحکامات ما خرید و فروش می‌شود.

زنان خشمگین ما جاسوسها را در رود سن می‌اندازند، می‌خواهیم آنها را بیرون بیاوریم؟ اما در ورسای ۲۳۵ گارد ملی اسیر مثل سگهای هار تیرباران می‌شوند و حتی پرستارهای ما را نیز اعدام می‌کنند، کی می‌خواهیم با این اعمال مقابله کنیم.

همشهری در این باره بحث کرده‌ایم. تصمیم گرفته‌ایم کاری را که دشمنان بشریت انجام می‌دهند نکنیم. (کف زدن)

مساله «انسانیت یا غیر انسانیت» توسط مساله تاریخی در دولت آنها یا دولت ما حل خواهد شد.

مادولت نمی‌خواهیم، زیرا سرکوب نمی‌خواهیم.

دولت آنها یا دولت ما!

صد۱

وارلن

صد۱

وارلن

صدا اگر به سرکوب روی بیاوریم خودمان از آن مستثنی نخواهیم بود، ولی، بخاطر آزادی می‌جنگیم.

وارلن اگر آزادی می‌خواهید، باید سرکوب‌کنندگان را سرکوب کنید و از آزادی خود به اندازه‌ای که ضرورت دارد صرف‌نظر کنید. شما فقط يك آزادی می‌توانید داشته باشید و آن آزادی مبارزه علیه سرکوب‌کنندگان است.

ریگو وحشت در مقابل وحشت، سرکوب کنید یا سرکوب بشوید، خورد کنید یا خورد بشوید. (همه‌به بزرگ)

نه، نه.

صداها

- این یعنی دیکتاتوری

- فردا ما را خورد خواهید کرد

- تقاضای اعدام اسقف اعظم پاریس را می‌کنند ولی در واقع بسوی ما که با آن مخالفت می‌کنیم نشانه روی می‌کنند

- هر کس دست به شمشیر بیردباشمشیر از پای در خواهد آمد.

(بصدای خیلی بلند) و کسی که دست به شمشیر نبرد؟

وارلن

(سکوت عمومی کوتاه)

صدا بزرگواری کمون ثمرات خود را خواهد داد! بگذارید راجع به آن بگویند: کمون گیوتین را سوزاند.

ریگو و بانك را بجا گذاشت! بزرگواری! همشهریان، کمون تصمیم گرفت اطفال یتیم سربازان را نیز که در راه‌تی‌یر کشته شده‌اند سرپرستی کند. به همسران ۹۲ قاتل نان می‌دهد. برای بیوه زنان پرچمی وجود ندارد. جمهوری

برای هر فقیر نان و برای هر یتیم بوسه‌ای دارد. این خوب است. ولی عکس‌العمل در مقابل قتل و آدم‌کشی، که بنظر من جنبه فعال بزرگواری است، کجاست؟ به من نگوئید حقوق مساوی برای جنگجویان آنطرف و این طرف! مبارزه خلق مانند مبارزه دو کشتی گیر با دوطرف معامله نیست. یا مانند ملت‌هایی نیست که منافع این تاجران را فقط حفظ می‌کنند. خلق مانند قاضی علیه جنایتکار، پزشک علیه سرطان می‌جنگد. و باز هم من خواستار وحشت در برابر وحشت هستم هر چند که این فقط مائیم که حق اعمال وحشت داریم!

این کفر است. می‌خواهید انکار کنید کسی که اعمال قهر و خشونت می‌کند، خود نیز تحقیر می‌شود؟

صدا

نه، انکار نمی‌کنم.

ریگو

پس بپذیرید! این حرف‌ها ما را بی‌اعتبار می‌کند! اطراف خود را نگاه کنید. دیگر به اندازه نفراتی که درمارس اینجا بودیم نیستیم.

چند صدا

- دلس کلوز شما صحبت کنید.

- دلس کلوز! دلس کلوز!

همشهریان، می‌بینید که مردم! اعتراف می‌کنم. من هم مدت زیادی صدای خود را با کمال افتخار علیه خشونت بلند کردم. می‌گفتم «این عقیده ریشه‌دار که عدالت نیاز به قهر و خشونت دارد، طرد کنید.» «بگذارید یکبار با دست‌های خالی پیروز بشود! دروغ باید با خون، حقیقت با مرکب نوشته شود.» من می‌گفتم: «در طی چند هفته

دلس کلوز

کمون پاریس برای حیثیت انسان بیش از همه‌ی حکومتها طی قرن‌ها خدمت کرده است. با کمال آرامی به ایجاد نظم در روابط انسانها ادامه دهیم و بهره‌کشی انسان از انسان را پایان دهیم.» «به کار خود بپردازیم. کاری که برای هر کس که موجود مضر نیست، مفید خواهد بود.» «و آن پنجاه استثمارگری که در ورسای هستند خواهند دید که انبوه نوکرانشان مثل برف در مقابل آفتاب بهاری آب می‌شود و تحلیل می‌رود. ندای عقل، صافی شده از خشم، جلاد را وادار به توقف می‌کند.» جمله ساده «شما مانند ما کار کنید» آنها را به آغوش ما می‌اندازد. این چیز هائیکه من گفتم، مانند بسیاری از شما. امیدوارم که اگر اشتباه کرده باشم هم من و هم شما را ببخشایند! از نمایندگان که هنوز مخالف اعمال سرکوب و قهر هستند تقاضا می‌کنم دست‌هایشان را بلند کنند.

(بیشتر دست‌ها با تانی بلند می‌شود)

کمون با اعمال قهر مخالفت می‌کند. همشهریان نماینده، تفنگک بین شما تقسیم می‌شود. (چند سرباز گارد ملی با بغل‌های پر از تفنگک می‌آیند و آنها را بین نمایندگان تقسیم می‌کنند)

همشهریان نماینده. به کار خود ادامه می‌دهیم. دستور بحث سازماندهی یک کمیسیون برای آموزش زنان است.

دلس کلوز

دلس کلوز

هیچ کس یا همه کس
 ای برده، چه کس ترا رها خواهد کرد؟
 آنکس که در اعماق نشسته است ترا خواهد دید
 فریاد ترا آنکه در اعماق نشسته است
 می شنود و بس.

بندی شدگان، بند ترا می گسلند
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ
 يك تن به تنها کی رها تواند شد از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ

ای گرسنه، آنکس که ترا سیر کند، کیست؟
 خواهی که تو خود تکه نانی به کف آری
 برخیز بیا به نزد ما گرسنگان باز
 تا راه نمائیم ترا از سرباری
 این گرسنه گانند که سیرت بنمایند
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ
 يك تن به تنهایی کی تواند رها شدن از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ

ای آنکه به تن داغ زدندت، چه کسی
 آماده انتقام تو خواهد بود؟
 برخیزو بپیوندد به این مجروحان
 مائیم که با اینهمه زخم وتن مجروح، رفیق
 از دشمنانت انتقام خواهیم گرفت!
 هیچ کس یا همه چیزیا هیچ
 يك کس به تنهایی کی تواند رها شدن از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیزیا هیچ

ای گمشده، آنکس که سرافرازد کیست؟
 آنکس که نخواهد بکشد خفت ننگ
 بایارانش تفنگ گیرد، برود
 برخیزد و مردانه شود راهی جنگ
 تا همتشان کار کند، کارستان
 فردا نشود کار، هم امروز شود
 هیچ کس یا همه، همه چیزیا هیچ
 يك کس به تنها کی تواند رها شدن از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیزیا هیچ

۱۲

(میدان پیگال. عیدپاک ۱۸۷۱. ژان کابت، فرانسوا
 فورو و دو کودك يك سنگر خیابانی می سازند. بابت
 شرون و ژنویو گریکو کیسه های شن می دوزند. غرش
 توپ از دور. ژنویو برای بچه ها که در يك ظرف
 چوبین، با پاروهای بزرگتر از خودشان سیمان به هم
 می زنند، ترانه ای خوانده است)

ممکنه یکبار دیگر هم بخوانید! خواهش می کنم!
 مادموازل!

بچه

ولی این دیگر دفعه آخره (می خواند)

ژنویو

عید پاکه، رقص و شادی

واسه بچه ها و بابا و ماما

روی «سن» آبی رنگ

قایق های پاروئی، بادی!

* * *

تخم مرغارو باس بجورین

از دور می آد، از توجنگل

صدای شادی بچه ها

نزدیکیای ظهر، اونور پرچین

* * *

زیردرختا، کنارمیزا

واسه هم می گیم که چی خوش گذشت

بعداً هم واسه ماهی گیری

سال دیگه راه می افتمیم همه ما

(تکرار می کند) «سال دیگه راه می افتمیم همه ما»

(به ژان) توو بابت باهم دیگه می خوابید؟

آره

او عشق توست، آره؟

هوم، چون عاشق من شده

تو عاشق من شدی!

هرجور بود، میدانید، او شروع کرد.

چطور؟ من يك كلمه هم نگفتم، تو بودی!

نه، میدانم. ولی چشمات

وچشمای تو؟ (به فرانسوا) چرا بغ کردی کوچولو؟

من از لحن تو خوشم نمی آد که می گوئی «فیلیپ دررفته»

آدم باید به موضوع بطور علمی، یعنی بدون احساسات

نگاه کند، به عقیده من جنگ به نظر او بی فایده بود،

برعکس ما، بنابراین از پاریس میره!

منظورت مائیم. مائی که می جنگیم؟ مارا ترک می کند؟

مارانه، فقط جنگ بی فایده را.

متأسفانه ما نمی توانیم پاریس را به همین سادگی ول کنیم

چرا؟ برگ نمی تواند درخت را ول کند ولی شپشک برگ

بچه

بچه دیگر

ژان

بچه

ژان

بابت

ژان

بابت

ژان

بابت

فرانسوا

ژان

فرانسوا

ژان

می تواند! فیلیپ، شپشکه.

مجبورم دندانهای را خوردم، ژان!

ولی لطفاً، بدون احساسات.

فرانسوا

ژان

فرانسوا

(درمانده) آخ ژان، نمی دانم (مکث) چیزی که تو فکر

می کنی، آدم شاید بتواند اینطور بیان کند: فیلیپ آدم

خیلی شجاعی نیست چونکه یاد نگرفته که فکر کند.

خوبه.

ژان

ژنویو، اگر من برم پیش ژان، تو میتوانی به تنهایی کرایه

بابت

اتاق را بدهی؟ (مکث)

آره، بابت.

ژنویو

اوه، لعنتی. شما زنهای باید همیشه راجع به آینده صحبت

ژان

کنید؟

(آهسته) او بایستی بکند، ژان!

ژنویو

بدیش اینست که ارتباط ما با روستاها قطع شده، مانمی-

فرانسوا

توانیم با فرانسه صحبت کنیم.

آنها خودشان عقل دارند.

ژنویو

بابت یادم آمد که باید کارهای نقاشیمان را بیاوریم. یک

ژان

چیزی حتمی ست، اگر حمله کنند پاریس قبرستان آنها

می شود. ها؟ فرانسوا؟

(به کار ادامه می دهند. مادام کابت می آید)

خیلی ببخشید. احتیاج داشتم که حتماً برم نماز صبح،

مادام کابت

دیشب هم چهارتا کیسه اضافه دوختم. حالا بیائید هدیه-

های عید پاکتان را به شما بدهم.

فرانسوا

(بسته را باز می کند) لاوازیه! درست دیروز می خواستم
مطلب بخصوصی را در آن بخوانم.

مادام کابیت

اوه، ژول وویکتور. شما باید اول هدیه تانرا می گرفتید.
مرا ببخشید. (به هر کدام آنها يك نان كوچك گرد می دهد)
ژان، این يك كراوات است. پرچم را کمی کوتاهش کردم.
پاپا مخالف بود ولی من کردم. برای شما ژنویو،
چیزی ندارم، می ماند يك فشار دست. (دست ژنویورامی-
فشارد) خیلی ناراحت کننده است که آدم چیزی برای
هدیه دادن نداشته باشد، نیست؟ واینهم مال تو و در واقع
مال يك نفر دیگر است بابت، می فهمی؟ ها؟ (به بابت يك
تخم مرغ رنگ شده می دهد) سال دیگر پسرت یکی از همین ها
می گیرد.

ژان

او دختره (همه می خندند)

مادام کابیت

حالا می خواهم که همه بیائید بالا، هنوز يك خورده شراب
دارم.

(همه غیر از ژنویوبه دنبال او می روند. وقتی که ژنویو
هم بلند می شود، می بینید که دو راهبه به طرف او
می آیند).

يك راهبه

ژنویو!

ژنویو

(بطرف او می رود و او را در آغوش می گیرد) گسی Gay!

کی

آرام باش کوچولوی من، خیلی سخت گذشت؟

ژنویو

ولی تو چطور توی این لباسی؟ هفت ماه!

کی

میتوانی ما را به اتاق ببری؟ تنها زندگی می کنی؟ و می توانی يك تیغ پیدا کنی؟ این ریش لعنتی!

ژنویو

ولی چرا بایستی محرمانه باشد، حالا که در امنیتی. از زندان فرار کردی؟

کی

ژنویو

نه، همه چیز را توضیح میدم. توی اتاق. ولی من دیگر تنها زندگی نمی کنم، بابت هم هست، هر لحظه ممکنست بیاید. منظورم اینست که اگر هیچکس نباید ترا ببیند، گئی، تو که علیه کمون پاریس نیستی؟ تو طرفدار تی پر نیستی که؟

کی

ژنویو

کی

اوه، توهنوز طرفدار بین المللی؟ با همه این جنایتها؟ کدام جنایات؟ اوه، ولش کن - دوره دکلمه کردن های انقلابی و انسان پرستی ها تمام شد. دیگر جدی میشود. کاسه صبر فرانسه از این غارت ها و جنایات لبریز شده.

ژنویو

کی

به این ترتیب تویك جاسوس آن تی پر جلادی! ژنویو! وسط خیابان که نمی توانیم حلش کنیم. مرا دیده اند. نمی خواستم ترا هم وارد این ماجرا کنم. این ریش لعنتی مجبورم کرد.

بالاخره ما نامزدیم. یا بودیم! شاید بهتر باشد اینطور بگوئیم. تو که نمی توانی مرا جلوی سگها بیندازی. خواهران دینی سن ژوزف هم پایشان گیر است. تو کاتولیک هستی، یا اینکه آنها تمام شده؟

ژنویو

کی

آره، گئی! خوب گیر افتادیم و آنها وسط خیابان!

ژیوبو خیابان جای خوب‌یست. مامی خواهیم از خانه هادر خیابان دفاع کنیم.

گی این دیوانگی محض است. ورسای آماده حمله‌ست. سه لشکر. اگر تو گردن مرا زیر تیغ بگذاری... (دست می برد به زیردامن راهبگی اش که هفت تیر بکشد)

پاپا (که با کوکومی آید چیزهائی دیده‌است) صبر کنید مسیو. (تفنگش را نشانه می رود) مادموازل، رفقای جالبی دارید. آقای گی سوتری، نامزد من، پاپا.

(راهبه دوم که همراه گی بود ناگهان فرار می کند)

پاپا بگیرش کوکو! (به ژوبو) توضیح بدهید.
ژوبو (وقتی که کوکو به دنبال راهبه می رود) آقای سوتری در زندان آلمانها بوده و در پاریس کارهائی برای آقای تی پر انجام می دهد.
ژوبو!

پاپا اوه، خیلی متأسفم ژوبو.
کوکو (برمی گردد) پستان ندارد ولی مثل زن‌هاست. بگذاریمش کنار دیوار. بعد هم يك سری به دیرسن ژوزف بزنیم.
(گی را با سرنیزه بطرف سنگرمی برد) برگرد!

فرانسوا (می آید) ژوبو، کجائی؟ این جا چه خبره؟
پاپا گی ژوبو برگشته. بیسمارک او را به تی پر پس داده تا بیايد اینجا جاسوسی مارا بکند. و راهبه های سن ژوزف هم او را با قلب مهربان پذیرفتن. (روبه گی) برگرد!

فرانسوا این کار را نمی توانید بکنید. می توانید او را بازداشت

کنید.

بعد می آید در پتی رو که Petite Roquet و می تواند با جناب
اسقف اعظم شام بخورد. رفقای ما در کمون متأسفانه در
مهربانی با سن ژوزف رقابت می کنند تا بالاخره همه ما را
بذارند پای دیوار

بی عقلی نکنید پاپا.

فرانسوا

پاپا

آخ، این بی عقلیه؟ ژنرال ژروه یکی از قلعه های ما را به
ورسای می فروشد ولی من اینجا بی عقلم، ها؟ البته شما
فکر می کنید که من بیشتر از شما آلوده ام. این خشونت مرا
توجیه می کند، ها؟ (روبه ژنویو) يك روز صبح زود بود
که ما همدیگر را دیدیم و من خوابیده بودم، من!

همشهری گول! در این بین من یاد گرفته ام که معنی یکی
برای همه و همه برای یکی چه هست و حتی اگر برای دفاع
از شما يك نفر هم باشد من از این سنگر کنار نمیروم.

ژنویو

(دودل) فکر می کنم که شما را می فهمم

پاپا

مادام کابت تحمل نخواهد کرد پاپا. بگذار ژنویو تصمیم
بگیرد. ژنویو! عجله نکن. به آنها بگو که نمی خواهی.
نباید فکر کنی که ما تصور می کنیم چون نامزد توست..
با آنها صحبت کن ژنویو (ژنویو سکوت می کند)

فرانسوا

خوب ژنویو. برو توی خانه!

پاپا

(به گی) تو بایست برگردی. (مادام کابت با بیچه های آید)
ژان و بابت می خواستند تنها باشن. امان از این عشق. بهتر
از دوختن کیسه های شنه. شما دارید چه کار می کنید؟
این راهبه نیست مادام کابت. نامزد ژنویو. جاسوس.

کوکو

مادام کابت

کوکو

مادام کابت

چرا کنار دیوار ایستاده؟ حالش خوب نیست! می بینید که! (همه سکوت می کنند) نه. اینکار را نکنید. روز عید پاك! جلوی بچه ها! جلوی بچه ها امکان نداره! او را تحویل پلیس بدهید همینقدرش هم برای ژنویو خیلی سخته. تو می آبی تویك گیلان شراب بخوری. احتیاج داری. اینجا کارا حقه مانه نکنید.

پاپا

(بادل خوری) لعنت بر شیطان! شمارا مثل کثافت زیر پاله می کنند. بالا! او باش! از بچه ها تشکر کن. تو پاریس اینها هستند که تصمیم می گیرند، (کوکو واوگی را هل می دهند) (به بچه ها) بریم سر کار!

فرانسوا

(دوباره شروع به کار می کنند. مادام کابت می خواهد ژنویورا ببرد ولی اوسرش را به علامت نفی تکان می دهد و به دوختن کیسه های شن می نشیند)

فرانسوا

بین ما هم آدمهای بد پیدا میشه. درگردانها جانی ها را هم پذیرفتند.

مادام کابت

آره. تنها کار خوبی که درزندگی می کنند همینست که پیش ما باشند.

فرانسوا

آن بالا هم همینطور. آدمهایی هستند که به نفع خودشان کار می کنند.

مادام کابت

هرچه پیش آید خوش آید.

فرانسوا

باید این درخت سیب را ببندازم.

مادام کابت

واقعاً مجبوریم؟ (ژان و بابت می آیند) ژان و بابت! فرانسوا می خواهد درخت سیب را بندازه.

بابت

نه!

با این درخت سبب آن وسط هیچ وقت يك سنگر حسابی درست نمیشه. ولی خوب. اگر تودلت می خواهد بگذاریم باشد. (روی لوله توپ مانند يك اسب چند بار بادست می زند) مهمات یا بی مهمات، خوبست که ترا داریم. ژنرالها، منجمله ژنرالهای خودمان هر چه می خواهند بگویند.

(او و ابات يك پارچه شعار را باز می کنند. «شما هم مانند ما کار کنید»)

این هم شمار منست فرانسوا

آنرا بالای سنگر، روبه سوی مهاجمین نصب می کنند)

باید بهشان بگوئیم.

نمیدانم! اگر همانهایی باشند که قبلا در ارتش بودند، از ولایات... این رعیت ها که روزی شانزده ساعت کار می کنند و پسرهای زنان خرازی فروش ورشکست شده و یا حتی پینه دوز، اینها خیال می کنند که از ما کارگرها بهترند.

شاید اگر این شعار را، به همراهی آتش تفنگ های ما ببینند کمی بیشتر راجع به آن فکر کنند، ماما!

مادام کابوت

ژان

(در جریان هفته خونین ماه مه، در میدان پیگال، کنار سنگر آماده آتش. ژنویو گریکو، ژان کابت، فرانسوا فورو دوشخصی و آلمانی بدنبال پاپا يك صندوق فشنگ را به گوشه سنگر حمل می کنند. يك زن ناشناس كه سخت مجروح شده و در گوشه محفوظی دراز کشیده است. غرش شدید توپها طبل های جنگی كه نشانه حمله در كوچه های نزديك است. درخت سیب پراز شكوفه است)

(بلند فریاد می زند) لانگه ون و كو كو اگر زنده بودند تاحالا رسیده بودند. سه روز گذشته.

فرانسوا

كو كو زنده است. اگر پاریس يك امروز هم سروكله شانرا خونین كند و آنها را عقب بزند دیگر اوباش ورسای برای همیشه پراكنده میشوند.

پاپا

آنها اسلحه خوب دارند. به شصت تیر مجهزند. میدانید، عصر جدید همیشه اسلحه اش را اول به شغال های عصر كهن میدهد.

فرانسوا

روز ۱۸ مارس، كلك همه شانرا دوساعته كنده بودیم.

پاپا

فرانسوا

تو چی میگوئی ژان؟

ژان

همانطور که يك دفعه بتو گفتم. ماهیچی نمیدانیم.

ژنویو

خوب ژان، مایاد می گیریم.

ژان

وقتیکه غزل خدا حافظی رامیخوانیم. این کمک بزرگبست.

ژنویو

کمک هست ژان. حالا، دوباره دارند می آیند.

ژان

هنوزنه. دانستن! اگر مرده باشیم به چه درد من و تو

میخورد؟ ژنویو!

ژنویو

من از تو ومن صحبت نمی کنم. گفتم، ما، مایعنی بیشتر

از من و تو!

ژان

من فقط امیدوارم به اندازه کافی «ما» داشته باشیم. در

کنار خودمان و پشت سرمان. (سروصداها کم شد وساکت تر

شده است)

زن مجروح

(ناگهان به هوش می آید) آی شماها! من در شماره ۱۵

خیابان سینیہ Cygne زندگی می کنم. روی دیوار کنار

در آن، برای شوهرم بنویسید چه به سر من آمده. اسم من

ژاردنه.

فرانسوا

باشد، شماره ۱۵ خیابان سینیہ.

زن مجروح

می خواستیم جلوی آنها بازهم بجنگیم. چون می گفتند

که اسیرها را فوری پس نمی دهند. ها؟ من دواسیر دارم.

حالا آنها برمیگردند. اینطوری و (از روی سنگر بسوی

مهاجمان احتمالی نشان می دهد) به آنها راجع به ما چیزهایی

گفته اند. حالا دوباره بدمیشه!

(دوباره می افتد و دچار تب می شود)

فرانسوا اینها به این حد دشمنانکند. چون بایستی اینکار را میکردند.

ژان باید او را به داخل منزل میبردیم.

فرانسوا ولی نه وقتیکه دلش نمی خواهد. می ترسد خانه آتش بگیره.

ژان ولی اینجا مزاحمست.

فرانسوا نه خیلی ژان! واو جنگید. نیست؟

ژان آره. او خوب بلده که تفنگ را چطور بکاربرد.

(صدای طبل پیشروی نزدیک)

ژان این در خیابان «باکه». (پی یرلانگه ون. بدنبالش يك كودك.

لانگه ون سعی میکند كودك را از خودش دور کند.)

لانگه ون برو دیگر. این يك دستوره. تو اینجا فقط مزاحمی،

(كودك عقب می رود. ولی بعد می ایستد و منتظر او می شود)

تو خیابان «باک» احتیاج به کمک فوری دارند.

ژان (شانه هایش را بالا می اندازد) کوکو کجاست؟

لانگه ون (سرش را تکان می دهد، به پاپانگاهی می کند و بعد) به آلمانی

خیلی احتیاج دارید؟

پاپا سلام، کوکو، نه! ولی او فقط زبان مرا می فهمد. تو

شهرداری چه خبر؟

لانگه ون هیچکس دیگر آنجا نیست. همه توی سنگرها هستند.

دلس کلسوز در میدان شاتودو Chaten d'eau شهید شد.

ورمول Vermoul زخمی شده، وارلسن تو خیابان لافایت

می جنگد. در قسمت گار شمالی چنان سلاخی ای راه افتاده

که زنبابه خیابان ها میریزند و به افسران کشیده میزنند

و بعد خودشان پای دیوار می ایستند که تیر باران بشوند،

(لانگهون به راه خود ادامه می دهد. کودک به دنبالش)

ژان وضع خراب است. راجع به مادرستوالی نکرد (مادام کابت و بابت سوپ می آورند).

مادام کابت بچه ها، باید بخورین. ولی سیرچه تویش نیست. چرا این کلاه کپی ها هنوز روی سرتانست؟ اگر همه کوششها بی نتیجه بماند، فقط به وسیله این کلاه شناخته میشوید؛ تو بایستی از ملاقه بخور.... (در حالیکه به ژان ملاقه می دهد از حال می رود)

ژان ماما!

فرانسوا از پشت بامها!

پاپا (غرش کنان) سنگر بگیرید. فقط بازو شه. (می دود و مادام کابت را به درون خانه می کشد. بابت گیج وسایل غذا را جمع می کند. وسط راه منزل او هم می افتد)

ژنوبو (ژان را نگه میدارد) ژان، تونبایدبری

ژان ولی اوزخم سختی نخورده.

ژنوبو چرا خورده.

ژان نه، نخورده!

فرانسوا دارند می آیند. آتش کنید (شلیک می کند)

ژان (برمی گردد به سنگر. او هم شلیک می کند) ای سگها! سگها! سگها!

یکی از شخصی ها فرار می کند. پاپا برمی گردد. از کوچه سمت چپ سربازان ارتشی پیش می آیند. ژانو می زنند، شلیک می کنند. فرانسوا می افتد. رگبار پارچه شمارا پاره کرده می اندازد. ژان آنرا نشان می دهد و

می افتد. ژنویو پرچم سرخ روی سنگر را برمی دارد
و خود را به گوشه ای می کشد که پاپا و آلمانی از آنجا
شلیک می کنند. آلمانی می افتد. ژنویو تیر می خورد.)

زنده باد (می افتد)

ژنویو

(از خانه بغلی مادام کابت خود را بیرون می کشد و
و کشته شدگان را می بیند. پاپا و شخصی دوم تیراندازی
می کنند. از همه کوچه های اطراف سربازان ارتشی با
سرنیزه های آخته به طرف سنگر پیشروی می کنند)

(از پشت باروهای ورسای بورژوازی با دوربین‌های
اپرا سقوط کمون را تماشا می‌کند)

تنها غصه من اینست که آنها به سنت-ثوون فرار می‌کنند.
غصه ندارد مادام. مادوروز پیش قرارداد با ولیعهد
ساکن امضاء کرده‌ایم که آلمانها هیچکس را نگذارند
در برود. امیلی، سید صبحانه کجاست؟

عجب تماشا نیست. این حریق‌ها! این حرکات ریاضی
گروه‌ها! آدم حالا نبوغ «هاوسمان» را درك می‌کند که
توپاریس اینقدر بیلوار ساخت. بحث میشد که آریابه زیبایی
پایتخت كمك می‌کند یانه. حالا دیگر هیچ‌شکی نیست که
اقلاً به استقرار آرامش در آن كمك می‌کند.

(انفجار بزرگ. حاضران کف می‌زنند)

این شهرداری مونا رتربود. يك لانه خیلی خطرناك.
دوربین آنت! (از دوربین اپرانگاه می‌کند) درخشانه!
ایکاش اسقف بیچاره می‌توانست اینرا ببیند. اینکه اورا

زن بورژوا

يك آقا

آقای دیگر

صدا

بانوی اشرافی

خانم نزدیک او

بسالین بلانکی Blanqui عوض نکردند برایش خیلی سخت بود.

بانوی اشرافی

مزخرفات، عزیزمن. او خودش اینرا خیلی عالی توضیح داد. باز زبان روشن لاتین. این بلانکی که عبد و عبید خشونت و شرارت بود برای آن او باش به اندازه يك لشکر ارزش داشت و کشتن آسقف اعظم، خدا بیامرز دش، برای ما به اندازه دولشگر. اوه. خودش دارد می آید.

(تی یرمی آید - در معیت او يك آجودان. گی سوتیری. برایش دست می زنند. او تبسم می کند سرش را به احترام خم می کند)

بانوی اشرافی

(با صدای نیمه بلند) مسیوتی یر. این جاودانگی برای شماست. شما پاریس را به صاحب واقعیش یعنی به فرانسه برگردانید.

فرانسه، عبارتست از شما، خانم ها و آقایان

تی یر

(پایان)



اقتضارات شاهانه / خیابان انقلاب و ردیف - مشفق بها ۸۰ دیال



کتابخانه کوچک سوسیالیسم